



مشابهت‌یابی روایات کتاب سلیم و بررسی حالات پیش رو

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶ | بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸ | پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۳

کاظم استادی^۱

چکیده

مدل‌های متنوعی از نسخه‌های خطی کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس امروزه در دسترس است؛ از سوی دیگر، عده‌ای این اثر را تنها کتاب تاریخی کلامی شیعی باقی مانده از قرن اول هجری قمری می‌دانند. کتاب‌های موجود منسوب به سلیم، به دلایل مختلفی مورد توجه و اهمیت واقع شده است؛ از ویژگی‌های برجسته آن، نقل حوادثی است که همواره میان شیعه و سنی محل اختلاف و کشمکش بوده است. در این میان، نوشته‌ها و مقالات مختلفی درباره تأیید یا نقد کتاب‌های منسوب به سلیم نگاشته شده که مسئله کتاب را پیچیده‌تر کرده است. به نظر می‌رسد یکی از راه‌های بررسی وضعیت «اصالت مؤلف و کتاب سلیم»، مشابهت‌یابی متن روایات سلیم با منابع متقدم دیگر است. منطقی است که وجود مشابهت زیاد میان متن روایات دو راوی و بررسی وضعیت آن‌ها، می‌تواند ابعادی را از هویت تاریخی سلیم بن قیس و کتاب‌های منسوب به او روشن کند؛ بنابراین، لازم است پژوهش شود که آیا روایات یا پاراگراف‌هایی مشابه از دیگر راویان صدر اسلام که هویت تاریخی آن‌ها تا اندازه‌ای روشن است، با متن روایات کتاب سلیم وجود دارد؟ همچنین مقدار همانندی و مشابهت میان روایات این راویان چگونه است؟ آیا درصد مشابهت متن‌ها به گونه‌ای است که بتوان از وجود آن‌ها پی به انتحال در کتاب سلیم برد؟ در این پژوهش، طی مقدماتی این سوالات بررسی و در نهایت روشن شد که کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس، جمع‌آوری مطالبی از متون دیگر است؛ حتی اگر کل کتاب را انتحال ندانیم، لااقل می‌توان گفت که روایات متعددی از متون دیگر، به این کتاب افزوده شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: حدیث شیعه، انتحال، تاریخ تشیع، منابع امامیه.

۱. پژوهشگر مطالعات اسلامی و کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران: kazemostadi@gmail.com

۱. مقدمه

کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس، مجموعه‌هایی تاریخی شامل برخی از کلمات و خطبه‌های منسوب به حضرت امیر (علیه السلام) و نیز گزارش‌هایی از وقایع صدر اسلام است که البته، شاکله کلی روایات این انتساب کهن شیعی، تاریخی کلامی است.

اولین سوال مهمی که لازم است درباره شخصیت مؤلف کتاب منسوب به سلیم بن قیس، پی‌جویی کنیم این است که: آیا درباره وجود و هویت تاریخی سلیم بن قیس، داده‌های تاریخی و اطلاعات باستان‌شناسی، جدای از خود روایات و کتاب منسوب به او دستیاب است؟ آیا می‌توان ردی از سلیم بن قیس در منابع تاریخی و مانند آن یافت؟ با جست‌وجوی فراوان، روشن می‌شود که وجود و هویت تاریخی شخصیت سلیم بن قیس، جدای از کتاب و روایات منسوب به او، دستیاب نیست و هیچ منبعی متقدمی، به شرح زندگانی و وجود تاریخی وی، صرف‌نظر از کتاب سلیم، اشاره نکرده است (ن.ک: جلالی، ۱۳۸۲: ۸۹-۱۲۶؛ استادی، ۱۴۰۲، پ، سراسر متن). به عبارت دیگر، شخصیت سلیم بن قیس هلالی، جدای از اطلاعات موجود در خود کتاب و روایات منسوب شده به او وجود خارجی و واقعی ندارد.

با توجه به وضعیت مبهم وجود و عدم هویت تاریخی سلیم بن قیس، چند راه پیش‌روی ما است:

الف. شخصیت سلیم را نامی جعلی و شخصیتی غیرواقعی فرض نماییم که اساساً هیچ‌گاه وجود خارجی نداشته است. به این معنی که کتاب یا روایاتی توسط افرادی با این نام جعل شده است.

ب. عنوان سلیم بن قیس را نامی مستعار فرض کنیم که ساخته خود شخصیت راوی و نویسنده (یا اشخاص دیگری) است؛ برای در امان بودن از عواقب طرح مطالبی خاص و ویژه (که متضاد با جو حاکم بوده است).

ج. نام سلیم بن قیس، عنوان شخصیتی واقعی، ولی تحریف یافته است که کاتبان نسخ

(کاظم استادی)

خطی، نام وی را به عمد تصحیف کرده یا سهواً متفاوت و اشتباه درج و ثبت کرده‌اند. مثلاً به اینکه نام «سلیم بن قیس الحضرمی» یا «سلیم بن قیس حنظلی» یا «سلیم بن قیس الشامی» یا اسامی مشابه دیگری^۱ از قرون دوم تا سوم هجری به‌عنوان شخصیتی از قرن اول، تحریف یافته‌اند و بر ساخته روایاتی بر این نام گشته‌اند؛ یا حتی ممکن است کتابی توسط شخصی تألیف شده و حاوی روایاتی بوده است که روایت اول آن از راوی سلیم نامی بوده و در نسخه‌برداری‌های بعدی، کل کتاب و روایات داخل آن، تماماً به نام سلیم بن قیس ثبت شده و تسری یافته است.

در هر صورت، اگر نخواهیم شخصیت سلیم را جعلی و غیرواقعی فرض کنیم، در دو فرض دیگر (ب، ج)، پشتیبانی و ارائه شواهد و دلایلی بر مستعار بودن نام سلیم، برای یک شخصیت واقعی تاریخی یا تحریف نام یافته او، کار بسیار مشکل و بلکه بعیدی است؛ زیرا اکنون، هر چه اطلاعات از سلیم بن قیس در دسترس ماست، داده‌های روایات و کتاب‌های منسوب به خود اوست. به عبارت دیگر، از یک سو، روایات منسوب به سلیم در منابع نخستین (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ ط، ۱۱-۴۲)، اندک و حجم اطلاعات شخصیتی حاصل از آن‌ها بسیار ناچیز است و از سوی دیگر، نسخه‌های موجود از کتاب‌های سلیم بسیار مشوش و با مدل‌های بسیار متفاوت است (ن.ک: استادی، ۱۳۹۹: ۱۴۵-۱۸۸) که به راحتی نمی‌توان دانست که هسته اصلی این کتاب کدام است و کدام محتوا از آن‌ها اصلی و اصیل است تا بر اساس آن محتوا و هسته اصلی، بتوانیم شخصیت تاریخی دیگری را با مشخصات مشابه و روایات هم‌سو، برای تبیین شخصیت صاحب کتاب و روایات سلیم، مطابقت دهیم.

۱-۱. بیان مسئله

یکی از راه‌های بررسی وضعیت اصالت مؤلف کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس،

۱. برخی از اسامی سلیم و مشابه آن، در منابع روایی و تاریخی عبارتند از: «سلم بن قیس علوی ازدی، سلمان بن قیس، سلمان بن قیس الیشکری البصری، «بوصادق ازدی»، سلمان بن هلال الکوفی، سلمه بن قیس، سلمه بن قیس الانشجعی، سلمه بن قیس الهلالی، سلیم بن قیس العامری الهلالی، سلیم بن قیس النجاری، سلیم بن قیس الهلالی، سلیم بن قیس بن لودان، سلیم بن قیس تمیمی، سلیمان بن قیس العامری، سلیمان بن قیس یشکری، سلیمان بن هلال الکوفی، مسلم بن قیس الهلالی» (ن.ک: استادی، ۱۴۰۲ پ، سراسر متن).

مشابهت‌یابی متن روایات سلیم با منابع دیگر است. وجود مشابهت زیاد میان متن روایات دو راوی و بررسی وضعیت آن‌ها، می‌تواند ابعادی را هویت تاریخی سلیم بن قیس و کتاب منسوب به او روشن نماید؛ بنابراین، لازم است تا پژوهش شود که آیا از احادیثِ راویان متقدم صدر اسلام که هویت تاریخی آن‌ها تا اندازه‌ای روشن است، روایاتِ کامل یا پارگراف‌های متنی مشابهی با متن روایات کنونی کتاب‌های منسوب به سلیم وجود دارد؟ و اگر موجود است، مقدار همانندی و مشابهت میان این احادیثِ راویان، چگونه است؟ آیا درصد مشابهت به گونه‌ای است که بتوان از آن‌ها به انتحال در کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس پی برد؟ در این پژوهش، طی مقدماتی به این سوالات را بررسی خواهیم کرد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

شاید اولین تحقیقی که درباره بررسی روایات سلیم در منابع دیگر، تلاش قابل توجهی شده، پژوهش آقای محمدباقر انصاری زنجانی است (ن.ک: سلیم، ۱۳۷۳/۱۴۱۵ق: جلد سوم). محقق چاپ سه جلدی کتاب سلیم، زحمات زیادی برای تخریب و ارجاع‌دهی روایات کتاب سلیم انجام داده‌اند. هر چند در احادیث بلند کتاب‌های کنونی منسوب به سلیم بن قیس، مدرک‌دهی‌های این محقق گرامی، کاملاً دقیق نیست؛ به این معنی که در اغلب موارد، منبع ارجاع داده شده، چند خط است و متن روایت سلیم، چندین صفحه است؛ خواننده اثر، تصور می‌نماید که تمام متن روایت (مثلاً بیست صفحه‌ای کتاب سلیم) در آن منابع ارجاع شده، آمده است. در هر صورت، ظاهراً ایشان در این تحقیق خود، درصد مشابهت‌یابی متنی میان روایات کتاب سلیم با دیگر منابع، با توجه به سوالات مقاله حاضر نبوده‌اند.

دو پژوهش دیگر نیز درباره بررسی چند روایت از کتاب سلیم برآمده‌اند: ۱. فصل کوتاهی از کتاب «بازخوانی کهن‌ترین میراث مکتوب شیعه»، نوشته سید محمد سلطانی که به بررسی شش حدیث کتاب سلیم پرداخته‌اند (ن.ک: سلطانی، ۱۳۹۸: ۲۰۹) و این جانب تظنن به مشابهت حدیث شماره سوم کتاب سلیم را، مدیون این نوشته ایشان هستم.

۲. مقاله مستقلی نیز به بررسی تطبیقی حدیث چهل و سوم از کتاب سلیم پرداخته است؛ با عنوان «بررسی تطبیقی متن خطبه متقین (همام) در منابع متقدم» (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ ب، سراسر متن)؛ بنابراین، این پژوهش، ظاهراً اولین نوشته مستقل درباره مشابهت‌یابی روایات کتاب سلیم بن قیس در منابع متقدم است که طی مقدماتی، بررسی خواهد شد.

۲. انواع روایات کتاب منسوب به سلیم

روایات کتاب کنونی سلیم بن قیس را از جهات شکلی و موضوعی مختلفی می‌توان دسته‌بندی کرد، اما تفاوت‌های مورد نیاز این روایات برای این پژوهش که دانستن آن‌ها ضروری است، عبارتند از:

۲-۱. وضعیت روایات از لحاظ تفاوت نسخه

روشن است که نسخ خطی کتاب‌های قدیمی، معمولاً اختلافات کم و زیادی در تحریر با هم دارند؛ ولی غالباً ساختار آن‌ها در این نسخه‌ها، دگرگون و مشوش نیست؛ اما نسخ‌های خطی کتاب‌های منسوب به سلیم، بسیار متغیر و پیچیده هستند؛ به طوری که فعلاً و تا نسخه‌شناسی سال ۱۳۹۹، حدود هشت مدل نسخه خطی از کتاب سلیم، شناسایی شده است (ن.ک: استادی، ۱۳۹۹، سراسر متن) که البته هر کدام از نسخه‌های یک گروه مدل نیز اختلافاتی تحریری در میان خود دارند.

این الگوهای هشت‌گانه عبارتند از: «گروه ج»: این گروه، شامل دو مدل از نسخه‌های خطی است: ۱. مدل حدود هفت و هشت حدیثی که همراه نسخه‌های مدل بعدی خود، یک کاسه و پشت سر هم، نسخه‌برداری شده‌اند. ۲. مدل حدود ۳۲ حدیثی. «گروه ب»: این گروه نیز شامل سه مدل از نسخه‌های خطی است. ۳. مدل حدود ۲۲ حدیثی که ساختار ترتیب احادیث و نوع احادیث آن خاص خودشان است. ۴. مدل حدود ۴۲ حدیثی (۲ + ۴۰) که ساختار و ترتیب احادیث و نوع احادیث آن‌ها، با مدل قبلی متفاوت است. ۵. مدل حدود ۴۷ حدیثی (۵ + ۴۲) که ساختار آن همانند مدل

قبلی است و تنها پنج حدیث از نسخه‌ای یافته شده در محروسة اصفهان به آن‌ها اضافه شده است. «گروه X یا مجهول»: این گروه، شامل فقط یک اطلاع از یک «مدل خاص» است. ۶. از این مدل، هیچ نسخه خطی وجود ندارد و فقط بر اساس گزارش برخی از نسخه‌های خطی که در آن‌ها بیان شده: «نسخه‌ای در محروسة اصفهان وجود داشته که جدای از دیگر احادیث مدل ۵ گروه ب، پنج حدیث را (احادیث شماره ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷ بر اساس شماره‌های چاپ انصاری) اضافه بر نسخه‌ها و مدل‌های قبلی داشته است»؛ بنابراین و با توجه به این مسئله، فرض می‌گیریم که نسخه‌هایی از آن، به دوران علامه مجلسی، در اختیار و موجود بوده است. «گروه الف»: این گروه شامل تنها یک مدل است: ۷. مدل حدود ۴۸ حدیثی که ساختار ترتیب احادیث و نوع احادیث آن «جدید» و خاص خودشان است؛ به این معنی که ترتیب احادیث و مقدار و حجم احادیث این مدل با سند منسوب به شیخ طوسی با تمامی نسخه‌های خطی مدل‌های دیگر متفاوت است. «گروه درهم»: این گروه نیز شامل یک مدل است. ۸. مدل حدود ۹۹ حدیثی (۲۹ + ۲۲ + ۴۸) که توسط محمدباقر انصاری در دهه‌های معاصر طراح‌ی و ایجاد شده است (ن.ک: سلیم، ۱۳۷۳: جلد دوم). این مدل از نسخه‌های کتاب‌های منسوب به سلیم، تنها یک نسخه دارد و آن نسخه دستنویس محمدباقر انصاری بوده که چاپ انصاری بر اساس آن منتشر شده است (برای اطلاع بیشتر ن.ک: استادی، ۱۳۹۹: ۱۴۷).

۲-۲. وضعیت روایات از لحاظ حجم متن

احادیث و روایات موجود در نسخه‌های خطی کنونی کتاب‌های منسوب به سلیم، جدای از چندین استثنا، همگی جزو «احادیث طوال» هستند که حجم متن زیادی را ارائه داده‌اند؛ به‌عنوان نمونه به آمار برخی از احادیث زیر توجه کنیم:

آمار تقریبی احادیث نسخه‌های خطی کتاب‌های کنونی سلیم		
نشانی شماره حدیث (طبق نسخه چاپ انصاری)	تعداد حدودی کلمات (در صفحه)	اندازه تقریبی حدیث (به صفحه، ۲۵۰ کلمه‌ای)
۲۵	۷۲۵۰	۲۹
۱۱	۶۲۵۰	۲۵
۴	۵۲۵۰	۲۱
۱۴	۵۰۰۰	۲۰
۲۶	۴۳۷۵	۱۷/۵
۴۸	۳۵۰۰	۱۴
۴۲، ۱۰	۳۱۲۵	۱۲/۵
۱۲	۲۵۰۰	۱۰
۳۷، ۱۵	۲۰۰۰	۸
۴۳، ۳۴، ۱۷، ۷	۱۷۵۰	۷
۲۳، ۱۶، ۸، ۳	۱۳۷۵	۵/۵

۳-۲. وضعیت حالات روایات کتاب سلیم از لحاظ نسبت با دیگر منابع

با نظر اجمالی به محتوای روایات کتاب‌های کنونی منسوب به سلیم و نیز جست‌وجوی اجمالی این محتواها در منابع متقدم، حداقل چند حالت و نتایج آن‌ها قابل طرح است که شواهدی می‌تواند آن‌ها را پشتیبانی کند:

۱-۳-۲. روایات خبر واحد و متفرد از سلیم

متفردات کتاب‌های کنونی سلیم را از چند منظر می‌توان مد نظر قرار داد. مثلاً: ۱. متفرداتی که شامل مطالبی است که اولین بار در کتاب‌های سلیم نقل شده‌اند؛ ولی در دیگر کتاب‌های حدیثی و تاریخی متقدم یا هم‌عصر نیز، نظایری برای آن‌ها وجود دارد. ۲. متفرداتی که فقط در کتاب سلیم موجود است و تاکنون نیز کتابی غیر از کتاب سلیم و به غیر از نقل از این اثر، مطرح نکرده‌اند. البته هر دوی این مدل‌ها می‌توانند شامل

احادیث کامل یا تک‌گزاره‌ها و اجزای موجود در یک حدیث باشد.

در بررسی احادیث کتاب کنونی و چاپ جدید سلیم که دارای ۷۰ حدیث است، متفردات از نوع اول بالا، مورد بحث و مناقشه نیست که مقدارشان نیز کم و محدود است. آنچه مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و قابل تأمل است متفردات خاص سلیم بن قیس بوده که این مفردات کتاب‌های سلیم، به نسبت کل کتاب زیاد است و جدای از احادیث کامل، شامل گزاره‌هایی متفرقه داخل احادیث نیز است. از روایات متفردی که محقق گرامی چاپ سه جلدی سلیم، نتوانسته برای آن‌ها از منابع متقدم، مدرکی بیابد و به منابع متأخر همانند بحار ارجاع داده است که فهرست برخی از متفردات روایات کتاب سلیم، در بعضی آثار درج شده است (به‌عنوان نمونه، ن.ک: قلیچ، ۱۳۹۰: ۶۸ و ۹۷؛ خان‌بابا، ۱۳۹۳: سراسر متن).

۲-۳-۲. روایات مشترک از سلیم بن قیس و از غیر سلیم

روایاتی از کتاب‌های سلیم قابل ارائه است که محتوای متن و مضمون آن‌ها را می‌توان در منابع دیگر روایی و تاریخی یافت؛ به این معنی که این روایات، متفردات سلیم بن قیس نیست. این روایات، خود می‌تواند بر دو نوع تقسیم شود:

الف. روایات مشترک با دیگر منابع حدیثی که مضمون یکسان دارند؛ ولی از جهت متن، متفاوت هستند.

ب: روایات مشترک «عن سلیم» و «عن غیر سلیم» که از جهت متن در کتاب سلیم و دیگر منابع حدیث متقدم، دقیقاً یا اجمالاً یکسان هستند.

۲-۳-۳. حالات مطرح در تبیین روایات مشابه متنی

وقتی متن دو روایت، تماماً یا غالباً یکسان باشد و راوی اصلی این دو یا چند روایت مشابه، افراد متعدد هستند؛ چند فرض یا حالت، درباره وجود روایات با متن مشابه در منابع قابل طرح و بررسی است:

الف. وجود حافظه بسیار قوی در راویان احادیث

ممکن است برخی ادعا کنند که چون در صدر اسلام، حافظه راویان بسیار قوی بوده است و اهتمام ویژه به حفظ حدیث داشته‌اند، استبعادی ندارد که دو شخص هم‌عصر، یک متن واحد یا کاملاً مشابه را از امام (علیه السلام) یا پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا به‌عنوان ناظر یک واقعه، ضبط و نقل کنند.

این فرض احتمالی، وقتی قابل قبول است که: ۱. ثابت شود حافظه راویان صدر اسلام بسیار قوی بوده است. ۲. این ضبط با حافظه بسیار قوی، شامل روایات و متون بلند و احادیث طوال نیز می‌شود. ۳. طول زمان، به نقل ضبط حافظه، خللی وارد نمی‌آورد؛ زیرا ممکن است دو شخص، در روز اول شنیدن یک روایت، بتوانند آن را به‌درستی حفظ کنند، ولی با گذشت زمان، در نقل همان روایت در ۲۰ سال بعد، نتوانند عین متن همان روایت را نقل کنند. ۴. لازم است «امکان ضبط یکسان شنیدن یک روایت» را با «امکان یکسان دیدن یک واقعه و ضبط و نقل یکسان واقعه»، مجزا و متفاوت بشماریم.

ب. انتساب نادرست روایات به اشخاص

در برخی مواقع، تدوین‌گر و کاتب حدیث، روایاتی را در دفتری درج می‌کند، که اسناد راویان احادیث آن دفتر، از هم متفاوت است؛ اما در استنساخ و کتابت دیگران از این دفتر حدیثی به دلایل سهوی یا عمدی، طرق و اسناد احادیث، درج نمی‌شود یا ناقص و اندک ذکر می‌شود. حال، اگر ابتدای نسخه حدیثی کتابت شده، تنها دارای یک سند درج شده باشد یا در نسخه‌برداری‌های بعدی، تنها یک سند به دفتر حدیثی اضافه شود، آن‌گاه همه روایات آن دفتر حدیثی که از راویان گوناگون بوده‌اند، به همین سند یگانه درج شده و باقی مانده، منتسب شده و به نوعی، تسری اسناد رخ داده می‌شود.

به‌عنوان مثال، ممکن است که شخص ناشناسی در قرن دوم، مجموعه‌ای از روایات کوتاه تاریخی کلامی را به دنبال هم جمع‌آوری کرده و به صورت «مرسل» مکتوب کرده باشد؛ اما در سال‌های بعد و توسط دیگری، یک روایت منسوب به سلیم بن قیس، در ابتدای

دفتر یا حاشیه همین نسخه، اضافه شده باشد. در نسخه‌برداری‌های قرون بعدی، به دلایلی سهوی یا عمدی، کل روایات موجود در کتاب آن مؤلف ناشناس، به شخص سلیم بن قیس منسوب شده یا حتی ممکن است که شخص «سلیم نامی» از قرن دوم یا سوم، اقدام به جمع‌آوری روایات مد نظر خود در یک موضوع کرده باشد و در دوره‌های بعد، مالکان نسخ خطی آن اثر، تصور کرده باشند که این سلیم قرن دوم یا سوم، همان سلیم بن قیس از قرن اول است.

ج: وقوع سرقت عمدی یا سهوی

ممکن است نویسنده‌ای، مطالبی را از منابع دیگر و راویان مشخصی در یک کتاب جمع‌آوری کند و این روایات را به صورت عمدی یا سهوی، به خود یا یک اسم مستعار نسبت دهد.

گاهی نیز ممکن است نیت جمع‌آوری‌کننده روایات راویان گوناگون و درج آن‌ها در یک کتاب یا دفتر حدیثی، انتحال مستقیم نباشد؛ بلکه وی این مجموعه روایی راویان متعدد را به عنوان «اثر موضوعی» یا «رمان‌طور» در کنار هم چیده است (همانند: کتاب «مکالمات حسنیه» منسوب به ابوالفتوح رازی) و کل اثر را به نام خود یا نام استعاری دیگری، انتساب دهد که در دوران حضور مؤلف و به علت شناسنامه‌دار بودن روایات، ظاهراً کسی، مؤلف را سارق نداند؛ اما پس از طی قرون و از بین رفتن شواهد معاصرت، خوانندگان بعدی، به اشتباه بیفتند که نویسنده مجموعه روایات، سارق بوده است. به عنوان مثال، ممکن است که شخص ناشناسی در قرن دوم یا سوم، مجموعه‌ای از روایات کوتاه تاریخی کلامی از راویان مختلف و درباره سقیفه را به دنبال هم جمع‌آوری و تنظیم کرده و این مجموعه متن‌های تدوین شده از دیگران را به نام مستعار سلیم یا سلیم بن قیس نشر داده باشد.

۳. وضعیت محدوده و محدودیت‌های مشابهت‌یابی

ابتدا لازم است توجه کنیم که تفکیک و شماره‌گذاری روایات و احادیث نسخه‌های خطی کتاب‌های کنونی سلیم، توسط دیگران انجام شده و به نظر می‌رسد که متن کتاب،

متصل تدوین شده بوده است. به این دلیل که مثلاً نسخه کهن کتابخانه مرعشی (سلیم، ۹۱۸ق: سراسر متن) به شماره‌گذاری عددی و اسنادی روایات خودش، شامل ۲۶ حدیث و روایت است؛ اما همین متن، در تطابق با متن کتاب چاپی محمدباقر انصاری، شامل ۴۰ حدیث است.^۱

جدای از این نکته بالا، چند نکته در وضعیت محدود و محدودیت‌های مشابهت‌یابی روایات کتاب‌های سلیم، قابل توجه است:

۱-۳. نبود امکان مشابهت‌یابی متفردات

مطالب متفرد و منفرد متن کتاب‌های منسوب به سلیم، اکنون در منبعی وجود ندارد تا شناسایی و مشابهت‌یابی شود. این وضعیت، موجب می‌شود که نتوانیم مسئله اقتباس یا سرقت متن این دست روایات را بررسی کنیم.

اکنون دو حالت در این باره پیش چشم ما قرار می‌گیرد: اول اینکه، ممکن است این متفردات، نوشته‌هایی از خود نویسنده یا جمع‌آوری کنند دفتر «حدیثی-تاریخی» باشد؛ دوم اینکه، ممکن است این متن‌های متفرد نیز از آثار متقدمان استفاده و اقتباس شده باشند، ولی به دلیل مترود بودن آن آثار مرجع یا دلایل دیگر، این مراجع متقدم مورد استفاده، از بین رفته‌اند و در حال حاضر اطلاعی از آن‌ها در دست نیست.

در هر صورت، طبق بررسی برخی پژوهشگران (که پیش‌تر گذشت)، مطالب زیادی از متن روایات و احادیث کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس از متفردات است؛ پس این وضعیت، کار مشابهت‌یابی را مشکل می‌کند و هم مقدار مثبت نتایج مشابهت‌یابی

۱. متن روایات موجود در نسخه کهن، مطابق با شماره کتاب چاپی آقای انصاری عبارتند از: احادیث ۱، ۴، ۶ (۴ سطر از آخر ناقص است)، ۵۸ (۹ سطر از ابتدا و ۴ سطر از انتها ناقص است) ۴۲ (۸ سطر از آخر ناقص است)، ۱۰ (۶ سطر از آخر ناقص است)، ۹، ۷، ۸ (۱۵ سطر از ابتدا ناقص است)، ۱۱ (۴ سطر از آخر ناقص است)، ۱۲، ۱۳ (بیات ابن غلاب را ندارد)، ۱۴، ۱۵ (۶ سطر از آخر ناقص)، ۱۶ (۲ سطر از آخر ناقص)، ۱۷، ۱۸ (ابتدای حدیث متفاوت)، ۱۹، ۲۰ (۳ سطر از آخر ناقص)، ۲۱ (۸ سطر از آخر ناقص)، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ (ابتدای حدیث متفاوت)، ۳۸ (۵ سطر از ابتدا ناقص)، ۳۷ (۳ سطر از آخر ناقص)، ۳۸ (۱۴ سطر از آخر ناقص)، ۳۹، ۴۰، ۳۶، ۴۸ (فقط ۳ سطر اول؛ ۱ سطر آخر نیز شبیه نیست)، ۴۱. نکته مهم و قابل توجه اینکه، جدای از تفاوت‌های جزئی و کلی احادیث و نیز نظم در ترتیب احادیث، احادیث ۲، ۵، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷ و نیز احادیث ۴۹ تا ۷۰ از چاپ انصاری در این نسخه وجود ندارد.

احتمالی را کاهش خواهد داد.

۲-۳. سختی مشابهت‌یابی روایات زیاد دستکاری شده

متن‌هایی که در جانمایی برخی از عبارات خود و نیز تغییر بعضی کلمات و از همه مهم‌تر اضافه و کم کردن برخی جملات، دستخوش تفاوت شده، در بررسی مشابهت‌یابی، کاری سخت و گاهی ناممکن می‌شود. حتی از آن سو، ممکن است همین تغییرات مؤلف در عبارت منبع مورد استفاده خودش، موجب شود تا عده‌ای نپذیرند که این متن اقتباس یا انتقال است؛ بنابراین ممکن است پیشاپیش، برخی از متن یک اثر در بررسی مشابهت‌یابی، از حیث سختی مشابهت‌یابی روایات زیاد دستکاری شده و نیز نپذیرفتن مخصصان، از دایره وضعیت مشابهت‌یابی و بررسی خارج شود.

۳-۳. وضعیت روایات کوتاه در مشابهت‌یابی

متن‌های بسیار کوتاه، روایات و احادیث دو خطی یا یک پارگرافی نیز در بررسی مشابهت‌یابی، وضعیتی ناپایدار و تقریباً غیراثبات‌پذیر دارند؛ حداقل به دو دلیل: اول اینکه حفظ کردن متن کوتاه برای افراد مختلف، امری حدوداً آسان و ممکن است، بنابراین ممکن است افراد گوناگونی، یک متن کوتاه را همانند گویند و ضبط و نقل نمایند. دوم اینکه، اگر یک یا دو کلمه در یک جمله و روایت کوتاه یک منبع، متفاوت از منبع دیگر باشد، چون به نسبت تعداد کلمات و حساب ریاضیات، درصد قابل توجهی از جمله خواهد شد، همین اختلاف، دستاویزی برای نظریه این‌همان و عدم انتقال خواهد شد.

این دو نکته در وضعیت روایات کوتاه برای مشابهت‌یابی، در متن‌های بلند و بسیار بلند، یا قابل مناقشه نیست یا لاقبل به‌سختی، قابل مناقشه خواهد بود. به این معنی که هم حفظ همسان یک متن بلند توسط دو راوی، استبعاد دارد و هم اختلاف چند کلمه در یک متن طولانی، نمی‌تواند خدشه‌ای به وضعیت انتقال یک منبع از منبع دیگر بزند.

در هر صورت، طبق شماره‌گذاری کنونی متن چاپی کتاب سلیم، حدود ۲۰ عدد از روایات و احادیث کتاب منسوب به سلیم، حاوی متن خیلی کوتاه یا کوتاه در حد چند

(کاظم استادی)

خط یا یک پارگراف هستند (شماره روایات کوتاه: ۵، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۸؛ و شماره روایات نسبتاً کوتاه: ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۶۵).

۴-۳. مطالب قابل مشابهت‌یابی

بنا بر آنچه در موارد پیشین گذشت، برای نقد متن احادیث و روایات منابع موجود، پژوهشگران می‌توانند در مطالب «غیرمتفرد، غیردستکاری شده، غیرکوتاه»، دست به مشابهت‌یابی میان متون و بررسی و تجزیه و تحلیل آن‌ها بزنند و به نسبت نتایجی که از این مشابهت‌یابی‌ها حاصل می‌شود، اقتباس و انتحال متون مشکوک را کشف و بحث کنند.

در این میان لازم است توجه داشته باشیم که برخی از متن و محتوای احادیث هفتادگانه مدل‌های مختلف نسخه‌های خطی منسوب به سلیم، تکراری هستند (به‌عنوان نمونه: احادیث ۳۶ و ۶۰؛ همچنین احادیث ۱۱ و ۴۵ و ۴۹ و نیز برخی دیگر از پارگراف‌های دیگر احادیث)؛ بنابراین، متن آن دسته احادیث نیز از درصد میزان مشابهت‌یابی نتایج بر حجم کلی کتاب، قابل کاستن هستند؛ تا شاهد دربرگیری نسبت دقیق‌تری برای میزان انتحال متن احادیث، به نسبت حجم کل کتاب باشیم.

۴. معرفی برخی از مصادیق منشأ روایات کتاب کنونی سلیم

به‌عنوان نمونه، سابقه متن برخی از احادیث کتاب کنونی سلیم را در منابع جست‌وجو می‌کنیم؛ تا روشن شود آیا روایات کتاب‌های کنونی منسوب به سلیم، در منابع متقدم منشأ قابل توجهی دارند یا خیر؟

مطابق شماره روایات نسخه چاپی کتاب سلیم (چاپ محمدباقر انصاری)، حدود ۱۳ روایت مورد بررسی و تطبیق قرار گرفتند که در دو دسته شواهد «صریح و صریح‌تر» قابل عرضه هستند:

۴-۱. شواهد دسته اول

این دسته، شامل مواردی است که متن روایت، مشخصاً از شخصی نقل شده که هم‌عصر واقعه است و شواهد ترجمه و زندگانی وی نیز پشتیبانی‌کننده حضور او در واقعه و یا امکان نقل مستقیم وی از بازیگران واقعه، وجود دارد.

شواهد این دسته، ۱۰ روایت از کتاب‌های منسوب به سلیم است که عبارتند از:

۴-۱-۱. حدیث شماره سوم سلیم

روایت شماره ۳ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۴ و ۵ گروه ب و مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود پنج و نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

در کتاب «المنثور و المنظوم» اثر اُحمد بن اُبی‌طاهر (م ۲۸۰ق) شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار، بخشی از این روایت با سند لهُ عَنِ الْبَرَاءِ ابْنِ عَازِبٍ، کمی بلندتر از روایت موجود در کتاب سلیم آمده است؛ هر چند شعر آخر را ندارد. البته این متن، با نقل از کتاب نثر الدر فی المحاضرات اثر اُبوسعد الّآبِی (م ۴۲۱ق) در دست ماست (ن.ک: الّآبِی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۲۷۷).

همچنین در کتاب «السقیفة» اثر احمد بن عبدالعزیز جوهری (م ۳۲۳ق) ادیب و اخباری بصره و بغداد، مقداری از همین بخش روایت شماره سه سلیم، همانند نقل متن کتاب سلیم آمده که البته به نقل از سعد بن مالک بن سنان، معروف به ابی سعید خدری (م ۷۴ق) است. چون کتاب السقیفة از بین رفته، این متن با واسطه نقل شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید به دست ما رسیده است (ن.ک: ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۹؛ همچنین ن.ک: جوهری، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۴۶).

(برای تطبیق متن کتاب السقیفة و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱ را ببینید.)

جدای از این، در آخر متن منسوب به سلیم، این شعر آمده است؛ وأنشأ العباس یقول:

(کاظم استادی)

ما كنت أحسب هذا الأمر منحرفاً / عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن / أليس أول من صلى لقبلتكم / وأعلم الناس بالآثار والسنن / وأقرب الناس عهداً بالنبى ومن / جبريل عون له بالغسل والكفن / من فيه ما فى جميع الناس كلهم / وليس فى الناس ما فيه من الحسن / من ذا الذى ردكم عنه فنعرفه / ها أن بيعتكم من أول الفتن.

این شعر مذکور در کتاب سلیم نیز، به چندین نفر نسبت داده شده است؛ که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. در کتاب مناقب خوارزمی (ن.ک: خوارزمی، ۱۴۱۱ق: ۴۱) و نیز فرائد السمطين الجوينی (ن.ک: جوینى، ج ۲: ۸۲) این شعر به «عباس بن عبدالمطلب» نسبت داده شده است.

۲. در کتاب تاریخ یعقوبی، این ابیات (بدون درج بیت پنجم) به «عتبة ابن أبى لهب»، نسبت داده شده است (ن.ک: یعقوبی، ج ۲: ۱۲۶).

۳. در کتاب الجمل شیخ المفید، این شعر به «عبد الله بن أبى سفیان بن الحرث بن عبد المطلب» نسبت داده شده است (ن.ک: مفید، ۱۴۱۳ق: جمل، ۱۱۸).

۴. در شرح نهج البلاغه ابن أبى الحدید، ابیاتی از این شهر به «أبى سفیان بن حرب بن أمية»، نسبت داده شده است (ن.ک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳: ۲۳۲).

۵. در کتاب الاستیعاب نیز این ابیات به «الفضل بن عباس بن عتبة بن ابى لهب» نسبت داده شده است (ن.ک: القرطبی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱۳۳: ۳).

۴-۱-۲. حدیث شماره هشتم سلیم

روایت شماره ۸ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۳، ۴ و ۵ گروه ب و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود پنج و نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

این خطبه حضرت امیر علیه السلام طبق شواهد برخی از منابع، ظاهراً روایت طولی بوده است (ن.ک: مکی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۱۶)، که هیچ کدام از منابعی که ملاحظه شد، متن کامل آن را به صورت یک‌جا درج نکرده‌اند. مضمون این روایت و نیز متن با عبارات تقریباً مشابه، در منابع زیادی به سه صورت «مختصر، متوسط و مفصل» آمده است که البته به نقل از سلیم بن قیس نیست و از افرادی همانند: «اصبغ بن نباتة مجاشعی (محدود ۶۴ق)، حارث (م ۶۵ق)، قبیصة بن جابر اسدی (م ۶۹ق)، جابر بن عبدالله انصاری (م ۶۸ تا ۷۹ق)، ابی‌البختری الطائی (م ۸۲ق)، خلاس بن عمرو بصری (م قبل ۱۰۰ق)، علاء بن عبدالرحمن (م ۱۳۲ق)» یا به صورت مجهول و بدون اسناد یا با روایان با فاصله، همانند امام باقر علیه السلام نقل شده است:

۱. حارث (ظاهراً حارث بن عبدالله همدانی م ۶۵ق)

در کتاب نسخه‌الزیبیر بن عدی (م ۱۳۱ق) روایت به صورت کمی کمتر از متن کتاب سلیم، با این اسناد آمده است: «وَبِهِ عَنِ الْحَارِثِ» (الزَّيْبِيرُ، ۲۰۰۴م: ۷۶).

۲. علاء بن عبدالرحمن (م ۱۳۲ق)

در کتاب الیقین اثر ابن ابی‌الدنیا (م ۲۸۱ق) به صورت روایت خیلی مختصر، و نیز در کتاب موضح‌أوهام‌الجمع‌والتفریق اثر الخطیب‌البغدادی (م ۴۶۳ق) به صورت روایت کامل‌تر و همچنین در کتاب ترتیب‌الأمالی‌الخمیسیة اثر شجری (م ۴۹۹ق)، همگی به نقل از مُحَمَّدُ بْنُ سُوقَةَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ذکر کرده‌اند (ن.ک: ابن ابی‌الدنیا، ۳۵؛ خطیب‌بغدادی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۱۳؛ الشجری، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۳۴۵).

۳. ابی‌البختری الطائی (م ۸۲ق)

در کتاب‌آخبار و حکایات اثر لغسانی (م ۳۱۵ق) این روایت به صورت مختصر با این اسناد آمده است: «عَمْرُو بْنُ مَرْةٍ عَنْهُ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ الطَّائِي» (الغسانی: ۱۵).

۴. اصبع بن نباتة مجاشعی (محدود ۶۴ق)

در کتاب خصال شیخ صدوق (م ۳۸۱ق)، این روایت را با مضمون مشابه از الاصبع بن نباتة (محدود ۶۴ق) با این اسناد ذکر کرده است: «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَأَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۳۱، ح ۷۴).

۵. قبیصة بن جابر اسدی (م ۶۹ق)

در کتاب شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة اثر هبة الله بن زید اللالكائی (م ۴۱۸ق)، روایت همانند متن کتاب سلیم و با این اسناد آمده است: «عُثْبَةُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ قَبِيصَةَ بْنِ جَابِرِ الْأَسَدِيِّ» (اللالکائی، ۱۴۲۳ق، ج ۴: ۹۲۴). همچنین، این روایت در کتاب امالی شیخ مفید (م ۴۱۲ق) و نیز امالی شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) با این اسناد آمده است: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عُبَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرَانَ الْمَرْزُبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الطُّوسِيُّ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ بَكَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ قَبِيصَةَ بْنِ جَابِرِ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: ...» (ن.ک: مفید، ۱۴۱۳ق: امالی، ۲۷۵؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۳۷).

۶. خلاص بن عمرو بصری (م قبل ۱۰۰ق)

در کتاب حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء اثر ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق) این روایت کمی مختصرتر از روایت کتاب سلیم، با این اسناد آمده است: «فَتَادَةَ، عَنْ خِلاصِ بْنِ عَمْرٍو» (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۹۴ق، ج ۱: ۷۴).

۷. جابر بن عبدالله انصاری (م ۶۸ تا ۷۹ق)

در کتاب کافی کلینی (م ۳۲۹ق) روایت با این اسناد آمده است: «بِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ:» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۵۰).

همچنین، در کتاب الدرّ النظیم فی مناقب الأئمة اللهمیم اثر یوسف بن حاتم العاملی (م ۶۷۶ق) بدون ذکر نام اَبی جَعْفَرٍ (علیه السلام)، تنها به نقل از جابر بن عبد الله الأنصاری درج شده است (عاملی، ۱۴۲۰ق: ۳۸۶).

۸. راوی مجهول یا بدون اسناد

در کتاب المعیار و الموازنة فی فضائل أمير المؤمنين (علیه السلام) اثر منسوب به ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی (م ۲۴۰ق) این روایت کمی کوتاه‌تر از متن کتاب سلیم، بدون اسناد ذکر شده است (اسکافی، ۱۴۰۲ق: ۲۶۱). همچنین، در کتاب الإیمان اثر عدنی (م ۲۴۳ق)، روایت به صورت مختصر و با عنوان «وَحَدَّثَنَا أَصْحَابُنَا قَالَ» آمده است (ن.ک: العدنی، ۱۴۰۷ق: ۱۱۸). نیز در کتاب الغارات اثر ابواسحاق ابراهیم بن ثقفی کوفی (م ۲۸۳ق)، روایت با متن کمی متفاوت و با این اسناد: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ: وَ حَدَّثَنَا أَبُو زَكْرِيَّا بِهَذَا الْكَلَامِ أَكْثَرَ مِنْ هَذَا وَ رَوَاهُ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ: ...» آمده است (ن.ک: ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۱۳۸). همچنین، در کتاب قوت القلوب اثر محمد بن علی عطیه حارثی معروف به ابوطالب مکی (م ۳۸۶ق) متن مختصر روایت، بدون اسناد و به صورت «مجهول» درج شده است (ن.ک: مکی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۱۶).

در هر صورت، آنچه روشن است، منابع متقدم، این روایت را به نقل از سلیم بن قیس ذکر نکرده‌اند و جدای از آن، متن روایت در کتاب أصول اعتقاد اللالكائی (م ۴۱۸ق) که از «قَبِيصَةَ بْنِ جَابِرِ الْأَسَدِيِّ» است، همانند متن موجود در کتاب سلیم است (اللالکائی، ۱۴۲۳ق، ج ۴: ۹۲۴) و قابل توجه است که شیخ مفید (م ۴۱۲ق) و شیخ طوسی نیز هر دو، روایت را از قَبِيصَةَ بْنِ جَابِرِ الْأَسَدِيِّ نقل کرده‌اند (ن.ک: مفید، ۱۴۱۳ق: امالی، ۲۷۵؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۳۷).

قبيصة بن جابر بن وهب اسدی کوفی، از تابعین و محدث و سخنور است؛ که پس از صحابه، در شمار طبقه اول فقها و محدثین کوفه قرار دارد. وی از جمله شیعیانی است که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کرد که تا جان خود را فدای حضرت کند (ن.ک: مفید، ۱۴۱۳ق: الجمل، ۱۰۹).

(کاظم استادی)

(برای تطبیق متن کتاب‌های اصول اعتقاد، کافی، الدرالنظیم و کتاب سلیم به جدول تطبیق شماره ۲ مراجعه کنید.)

۳-۱-۴. حدیث شماره نهم سلیم

روایت شماره ۹ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۴ و ۵ گروه ب و مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود دو و نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

این خطبه حضرت امیر (علیه السلام)، در نهج البلاغه و تحف العقول (ن.ک: حرانی، ۱۴۰۴ ق: ۱۶۲) بدون اسناد ذکر شده، اما در برخی دیگر از منابع، دارای اسناد است. متن خطبه در این منابع، همانند متن روایت موجود در کتاب سلیم است؛ اما راوی خطبه، چندین نفر ذکر شده‌اند که البته هیچ‌کدام شخص سلیم بن قیس نیستند.

در کتاب الغارات اثر ابواسحاق ابراهیم بن ثقفی کوفی (م ۲۸۳ق)، خطبه با این اسناد ذکر شده «حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: وَحَدَّثَنَا أَبُو زُرِّيًّا بِهَذَا الْكَلَامِ أَكْثَرَ مِنْ هَذَا، وَرَوَاهُ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ:» (ن.ک: ثقفی، ۱۳۹۵ ق، ج ۱: ۱۴۰).

در کتاب کافی کلینی (م ۳۲۹ق) جدای از درج این سند «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)»، ذکر شده که این خطبه با اسناد مختلف از «الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ» نقل شده است (ن.ک: کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۴۹).

أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ تَمِيمِي حَنْظَلِي مَشَاجِعِي كُوفِي (م حدود ۶۴ق)، یکی از نامدارترین یاران و سرداران امام علی (علیه السلام) و از اعضای «شرطة الخميس» محسوب می‌شود.

(برای دیدن تطبیق متن کتاب‌های الغارات، کافی و کتاب سلیم به جدول تطبیق شماره ۳ مراجعه کنید.)

۴-۱-۴. حدیث شماره دوازدهم سلیم

روایت شماره ۱۲ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۱ گروه ج، و مدل ۳، ۴ و ۵ گروه ب و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود ۱۰ صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

در بخشی از این روایت کتاب سلیم، خطبه‌ای از حضرت امیر علیه السلام وجود دارد که در نهج البلاغه و نیز مطالب السؤل (ن.ک: نصیبی شافعی، ۱۴۱۹ق: ۲۰۹) بدون اسناد ذکر شده، ولی در برخی دیگر از منابع، دارای اسناد است؛ اما راوی خطبه، جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (متوفی حدود ۵۰ ق) است.

به‌عنوان نمونه، در کتاب الغارات اثر ابواسحاق ابراهیم بن ثقفی کوفی (م ۲۸۳ق)، راوی خطبه، جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ است (ن.ک: ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۲: ۴۹۳). شیخ مفید (م ۴۱۳ق) نیز در امالی خود، همین خطبه را با این اسناد «قَالَ أَحْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حُبَيْشِ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّعْفَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْمُعَدَّلِ عَنْ يَحْيَى بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» از مؤلف الغارات نقل نموده است (ن.ک: مفید، ۱۴۱۳ق، امالی: ۱۴۵).

جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است که در جنگ‌های سه‌گانه حضرت امیر علیه السلام حضور داشته و فرستاده امام حسن علیه السلام در جریان نبرد با معاویه به شام نیز بوده است (به‌عنوان نمونه ن.ک: ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴: ۲۸۵).

(برای دیدن تطبیق متن کتاب الغارات و کتاب سلیم به جدول تطبیق شماره ۴ مراجعه کنید.)

۴-۱-۵. حدیث شماره پانزدهم سلیم

روایت شماره ۱۵ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۳، ۴ و ۵ گروه ب و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود

هشت صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

شیخ مفید (م ۱۳۴ق) در کتاب الارشاد، بخشی از متن این روایت موجود در کتاب سلیم را بدون ذکر سند و با عنوان «و من کلامه علیه السّلام فی هذا المعنی» آورده است (ن.ک: مفید، ۱۴۱۳ق: ارشاد، ج ۱: ۲۶۸)؛ اما نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲ق) در کتاب وقعه صفین خود، همین بخش را به نقل از عامر الشّعبی (م ۱۰۴ق) درج کرده است (ن.ک: نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق: ۵۲۰) که دیگران (همانند ابن ابی الحدید) نیز همین نقل را از «نصر عن شعبی» آورده‌اند (ن.ک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۳۹).

ابو عمرو عامر بن شراحیل شعبی حمیری کوفی، محدث، کاتب و از تابعین بوده که از امام علی و حسنین (علیهم السّلام) و تابعین و صحابه بسیاری، روایت نقل کرده است.

(برای تطبیق متن کتاب وقعه صفین و کتاب سلیم به جدول تطبیق شماره ۵ مراجعه کنید.)

۶-۱-۴. حدیث شماره هفدهم سلیم

روایت شماره ۱۷ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۳، ۴ و ۵ گروه ب، و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود هفت صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

بخشی از این روایت از زُرِّ بْنِ حُبَيْش (م ۸۱ تا ۸۳ق) در کتاب حدیث ابن دیزیل (م ۲۸۱ق) نیز نقل شده است (ابن دیزیل، ۱۴۱۳ق: ۸۲، ح ۲۴). اما صاحب کتاب الغارات (م ۲۸۳ق)، بخش زیادی از روایت همین متن موجود در کتاب سلیم را به نقل از ابن ابی لیلی (م ۸۳ق) آورده است (ن.ک: ثقفی، ۱۳۹۵ق: ۸).

ابو عیسیٰ عبدالرحمان یسار انصاری کوفی، ملقب به اِئِنَّ أَبی لَیْلَی از تابعین و محدثان معروف اسلامی است که حدود ۱۲۰ تن از صحابه پیامبر ﷺ را دیده و از بسیاری از آنان حدیث نقل کرده است. وی از اصحاب امام علی (علیه السلام) به شمار می‌رود که در جنگ‌های

جمل، صفین و نهروان حضور داشته است.

(برای دیدن تطبیق متن کتاب الغارات و کتاب سلیم به جدول تطبیق شماره ۶ مراجعه کنید.)

۷-۱-۴. حدیث شماره سی و چهار سلیم

روایت شماره ۳۴ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۳، ۴ و ۵ گروه ب و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود هفت صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

در این روایت، مطالبی از وقایع جناح دشمن حضرت علی (علیه السلام) و مسائل و گفت‌وگوهای عمروعاص و معاویه بیان شده و منطقی است که باید به نقل از یکی از افراد لشکر معاویه باشد. به عبارت دیگر، سلیم قاعدتاً نمی‌توانسته سخنان سری فرماندهان اردوگاه لشکر دشمن را شنیده و ضبط کرده باشد.

بخشی از این وقایع روایت ۳۴ کتاب سلیم را، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ق) مؤلف وقعه صفین، به واسطه سخنان الْأَصْبَغُ بْنُ ضَرَّارِ الْأَزْدِيِّ از لشکریان شام، همانند متن موجود در کتاب سلیم نقل می‌کند؛ در ادامه، مطالب آخِرُ الْجُزْءِ الْخَادِي عَشَرَ مِنْ نُسْخَةِ أَجْرَاءِ عَبْدِ الْوَهَّابِ را درج می‌کند (ن.ک: نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق: ۴۷۰).

اصبغ بن ضرار، شاعری سخنور بود که در جنگ صفین، جاسوس و دیده‌بان مسلح لشکر معاویه شد. علی (علیه السلام) مالک اشتر را مأمور دستگیری اصبغ کرد و مالک اشتر نیز بدون جنگ، وی را به اسارت درآورد و به لشکر حضرت امیر (علیه السلام) آورد.

در ادامه متن حدیث نیز، روایت کتاب وقعه صفین، از ثُمَيْرِ بْنِ وَعْلَةَ است (ن.ک: نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق: ۴۷۱)؛ که ظاهراً به تناسب اسناد دیگر کتاب، احتمالاً نام عامر الشَّعْبِيِّ (م ۱۰۴ق)، محدث و کاتب کوفی، از این اسناد افتاده است.

(برای تطبیق متن کتاب وقعه صفین و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۷ و ۸ را ببینید.)

۸-۱-۴. حدیث شماره سی و پنجم سلیم

روایت شماره ۳۵ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۴ و ۵ گروه ب، و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود دو صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

بخشی از این روایت با عبارات کمی مشابه، در کتاب تاریخ الفتوح ابن اعثم (متوفی بعد ۳۱۴ ق) آمده است (ن.ک: ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ ق: ۱۴۱)، اما عین متن کتاب سلیم در کتاب وقعه صفین مزاحم (۲۱۲ ق) به نقل از زید بن وهب (۹۶ م) درج شده است (ن.ک: نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ ق: ۳۹۱).

ابوسلیمان زید بن وهب جُهَنی کوفی، از بزرگان تابعین، محدثان کوفه و از خواص اصحاب امام علی (علیه السلام) و فرزندان ایشان بود که در جنگ صفین، خوارج و نهروان در رکاب حضرت امیر (علیه السلام) بوده است. از وی روایاتی از اصحاب پیامبر ﷺ نیز به جای مانده است.

همچنین نصر بن مزاحم در ادامه نقل داستان در کتاب وقعه صفین، روایت را از قول عامر الشَّعْبِیِّ (م ۱۰۴ ق) ادامه می‌دهد (ن.ک: نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ ق: ۳۹۲) که این متن نیز همانند متن موجود کتاب سلیم است. ذکر شعبی و ترجمه اجمالی وی پیش‌تر گذشت.

(برای تطبیق متن کتاب وقعه صفین و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۹ و ۱۰ را ببینید.)

۹-۱-۴. حدیث شماره چهلم و سوم سلیم

روایت شماره ۴۳ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۵ گروه ب و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود هفت صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

این روایت که اکنون به خطبه متقین یا همام مشهور است، جدای از سلیم بن قیس، به نقل از افراد متعددی، همانند ۱. ابن عباس (۶۸ م)، ۲. نوف بکالی (۷۳ م)، ۳. علی

بن حسین (م ۹۵ق)، امام سجاد علیه السلام. ۴. حسن بصری (م ۱۱۰ق). ۵. ابی جعفر (م ۱۱۴ق)، امام باقر علیه السلام. ۷. العالم (شاید امام رضا علیه السلام). ۸. مجهول (زوی) در منابع ذکر شده است. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ الف: ۲۹).

این خطبه در متن اصلی خود، کوتاه بوده و در دوره‌های بعدی مشروح شده است. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ ب: ۱۴۰) و اساساً متنی از تراث صوفیه است و از حضرت امیر علیه السلام نیست. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ الف: ۴۹). از آنجا که این روایت در مدل‌های متعددی از نسخه‌های خطی سلیم وجود ندارد. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ ب: ۱۱۷)، ظاهراً در قرون بعدی به نسخه‌های خطی منسوب به سلیم اضافه و راه یافته است.

در هر صورت، متن خطبه هم‌ام در کتاب کنونی سلیم، همانند متن منابع مختلفی است. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱ ب: ۱۱۳-۱۴۴)، ولی بیشترین مشابهت و نشانه‌ها را با متن کتاب التَّمحیص اثر منسوب به الإسکافی (م ۳۳۶ق) یا منسوب به ابن شعبه حرانی (م حدوداً ۳۸۱ق) دارد. (ن.ک: اسکافی یا حرانی: ۷۰).

(برای تطبیق متن کتاب التَّمحیص و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱۱ را ببینید.)

۱-۴-۱۰. حدیث شماره شصت و نه سلیم

روایت شماره ۶۹ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، فقط در نسخه‌های خطی مدل ۱ گروه ج موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود دو و نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

اگر این روایت را به دو قسمت تقسیم و بررسی کنیم در قسمت دوم حدیث موجود در کتاب سلیم، روایت از امام باقر علیه السلام و حداقل در دو منبع متقدم، نقل شده است: ۱. یعنی در کتاب مقتل علی لابن ابی‌الدنیا (م ۲۸۱ق) با این اسناد: «حدثنا الحسين نا عبد الله قال حدثني عبد الله بن يونس بن بكير قال حدثني أبي عن أبي عبد الله الجعفي عن جابر بن زيد عن محمد بن علي قال أوصى أمير المؤمنين علي إلى حسن...» (ن.ک: ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۲۲ق: ۴۶). ۲. دیگری در کتاب المحن أبو العرب التمیمی (م ۳۳۳ق) که متن

آن کمی بیشتر از مقتل ابن ابی‌الدنیاست (ن.ک: تمیمی، ۱۴۰۴ ق: ۱۰۰).

همچنین، این روایت موجود در کتاب سلیم، به صورت تقریباً مشابه در برخی منابع همانند تاریخ طبری (م ۳۱۰ ق) به نقل از جُنْدَب بن عبدالله (متوفی حدود ۵۰ ق) آمده است (ن.ک: طبری، ج ۵: ۱۴۶) که ترجمه اجمالی وی، پیش‌تر گذشت. بخش اول این روایت، در شواهد دسته دوم، به‌زودی بررسی خواهد شد.

(برای تطبیق متن کتاب‌های المحن، تاریخ طبری و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱۲ را ببینید.)

۲-۴. شواهد دسته دوم

این دسته شواهد، شامل مواردی است که متن روایت، از شخصی نقل شده است که هم‌عصر واقعه نیست یا شواهد ترجمه و زندگانی وی پشتیبانی‌کننده حضور او در واقعه منقول نیست یا اینکه امکان نقل مستقیم وی از بازیگران واقعه وجود ندارد. جدای از این، اغلب نقل‌ها چون از امام علیه السلام نقل شده، ممکن است استدلال شود که استبعادی ندارد که امام علیه السلام مطالب را از سلیم شنیده و بدون ذکر نام وی، آن‌ها را نقل کرده است.

شواهد این دسته، پنج روایات از کتاب منسوب به سلیم است که عبارتند از:

۱-۲-۴. حدیث شماره بیست و ششم سلیم

روایت شماره ۲۶ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۱ گروه ج، و مدل ۳، ۴ و ۵ گروه ب، و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود هفده و نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

چون راوی نهایی حدیث مشخص نیست و به علی بن محمد مدائنی (م ۲۲۵) مؤلف کتاب الاحداث ختم می‌شود، در تشابه و تطبیق این مورد، نمی‌توان حتم داشت که الزاماً این روایت از غیر سلیم است؛ ولی چون ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه یادآوری می‌کند که شنیده است شخص سلیم بن قیس وجود خارجی ندارد (ن.ک: ابن ابی‌الحدید،

۱۴۰۴ ق، ج ۱۲: ۲۱۷)، اگر این روایت به سلیم مربوط می‌شد، شاید ابن ابی‌الحدید یا دیگران تذکر می‌دادند؛ بنابراین وجود این احتمال که مؤلف الاحداث، روایت را از راوی‌ای غیر از سلیم بن قیس نقل کرده باشد، بسیار زیاد است.

(برای تطبیق متن کتاب‌های النصائح الکافیة، المناقب و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱۳ را ببینید.)

۲-۲-۴. حدیث شماره سی و یکم سلیم

روایت شماره ۳۱ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۲ گروه ج و مدل ۴ و ۵ گروه ب و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

این روایت، جدای از کتاب امالی شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۴ ق: ۵۲۳)، در کتاب‌های احتجاج (ن.ک: منسوب به طبرسی، ۱۳۸۶ ق: ۱/ ۳۸۸) و بشارة المصطفی (ن.ک: طبری، ۱۴۲۰ ق، ج ۱: ۳۳۷) و برخی منابع دیگر، از «جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه علیهم‌السلام عن علی علیه‌السلام» نقل شده که مشابه آن در کتاب سلیم به نقل از وی آمده است.

(برای تطبیق متن کتاب امالی طوسی و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱۴ را ببینید.)

۳-۲-۴. حدیث شماره سی و دوم سلیم

روایت شماره ۳۲ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، در نسخه‌های خطی مدل ۴ و ۵ گروه ب، و نیز مدل ۷ گروه الف موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود یک صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

بخشی از این روایت را محمد بن صفار (م ۲۹۰ ق) در بصائر الدرجات از اصبع بن نباتة، با این اسناد ذکر کرده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ» (صفار، ۱۴۰۴ ق: ۱۳۲) و نیز به صورت مجهول، در

المحتضر^۱ اثر حسن بن سلیمان حلی (م ۸۰۲ق به بعد) به این صورت آمده است: «وَرَوَى عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ فِي «كِتَابِ الْخُطْبِ» (حلی، ۱۴۲۴ق: ۱۵۷)، اما در برخی منابع، همانند امالی شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و بشارة المصطفی اثر عمادالدین طبری (م ۵۵۳ق)، به نقل «جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ» آمده است (ن.ک: طوسی، ۱۴۱۴ق: ۵۲۳؛ طبری، ۱۳۸۳ق: ۲۱۶) که همان متن در این آثار، در کتاب سلیم نیز موجود است. (برای تطبیق متن کتاب امالی طوسی و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱۵ را ببینید.)

۴-۲-۴. حدیث شماره ۶۹ سلیم

روایت شماره ۶۹ کتاب سلیم (مطابق چاپ انصاری)، فقط در نسخه‌های خطی مدل ۱ گروه ج موجود است. همچنین، این روایت از نظر حجم، حدود دو و نیم صفحه (در نسبت حجم متن چاپی) است.

اگر این روایت را به دو قسمت تقسیم و بررسی کنیم، در قسمت اول، برخی از منابع (همانند کافی کلینی) روایت موجود را از «جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» نقل کرده‌اند (ن.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۹۸)؛ هر چند بخشی از همین قسمت را جداگانه و چند حدیث بالاتر، به نقل از ابان عن سلیم نیز آورده است (ن.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۹۷). جدای از این، برخی منابع همانند دعائم الاسلام اثر قاضی نعمان مغربی (م ۳۶۳ق)، همین متن موجود در کتاب سلیم را به نقل از «عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» آورده‌اند (ن.ک: مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۳۴۸). بخش دوم این روایت، در شواهد دسته اول، پیش‌تر گذشت.

(برای تطبیق متن کتاب‌های کافی، دعائم الاسلام و کتاب سلیم، جدول تطبیق شماره ۱۶ را ببینید.)

۱. از این کتاب به «المحتضر و مایراه فی حال الاحتضار» و «مناقب الائمة» نیز یاد شده است.

۵. جمع‌بندی مشابهت‌یابی‌ها و حالات پیش رو

پس از تطبیق متون منابع با برخی از متن‌های روایات سلیم، اکنون لازم است به جمع‌بندی و نیز بررسی حالات پیش‌روی خود پردازیم.

۱-۵. جمع‌بندی نتیجه مشابهت‌ها

الف. با جست‌وجوی موردی در منابع متقدم، مشابه یا عین متن برخی از روایات سلیم که قابلیت مشابهت‌یابی داشتند، در این منابع ذیل یافت شد: ۱. «وقعة صفین» اثر نصر بن مزاحم منقروی (م ۲۱۲ق). ۲. «الاحداث» اثر علی بن محمد مدائنی (م ۲۲۵). ۳. «الغارات» اثر ابواسحاق ابراهیم بن ثقفی کوفی (م ۲۸۳ق). ۴. «تاریخ الرُّسُلِ و الأُممِ و المُلوک» اثر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق). ۵. «السقیفة» اثر احمد بن عبدالعزیز جوهری (م ۳۲۳ق). ۶. «کافی» اثر محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق). ۷. «التمحیص» اثر منسوب به الإسکافی (م ۳۳۶ق) و یا منسوب به ابن شعبه حرانی (م حدود ۳۸۱ق). ۸. «أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة» اثر هبة الله بن زید اللالكائی (م ۴۱۸ق). ۹. «امالی» اثر شیخ طوسی (م ۴۶۰ق). ۱۰. «شرح نهج البلاغه» اثر ابن ابی‌الحدید (م ۶۵۵ یا ۶۵۶ق).

ب. این یافته‌ها نشان می‌دهد که راویان متن روایات موجود در کتاب سلیم، از راویان دیگری هستند که غالباً از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) و تابعین بوده‌اند؛ همانند: ۱. جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ (متوفی حدود ۵۰ق). ۲. أَصْبَغُ بْنُ بُنَاتَةَ تَمِيمِي حَنْظَلِي مَشَاجِعِي كُوفِي (م حدود ۶۴ق). ۳. قَبِيصَةُ بْنُ جَابِرِ اسْدِي (م ۶۹ق). ۴. سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ سَنَانَ، معروف به ابی سعید خدری (م ۷۴ق). ۵. ابوعیسی عبدالرحمان یسار انصاری کوفی، ملقب به اِبْنِ أَبِي لَيْلَى (م ۸۳ق). ۶. ابوسلیمان زید بن وهب جهنی کوفی (م ۹۶ق). ۷. ابو عمرو عامر بن شراحیل شعبی حمیری کوفی (م ۱۰۴ق).

برخی از راویان مذکور نیز همانند الْأَصْبَغُ بْنُ ضِرَارِ الْأَزْدِيِّ، از اسیران وقایع جنگی سپاه دشمن حضرت امیر (علیه السلام) بوده‌اند. همچنین برخی از روایات نیز به نقل از اولاد و نوادگان حضرت علی (علیه السلام) نقل شده‌اند که دقیقاً روشن نیست واسطه نهایی ایشان چه کسانی هستند.

(کاظم استادی)

ج. به نظر می‌رسد که برخی از روایات موجود در مدل‌های نسخه‌های متنوع کتاب‌های منسوب به سلیم، از اضافات متأخر بر این کتاب هستند؛ همانند خطبه همام که جدای از این که اساساً از حضرت امیر (علیه السلام) نیست، در بیشتر نسخه‌های کتاب‌های منسوب به سلیم یافت نمی‌شود.

۲-۵. حالات پیش رو برای موضع‌گیری

اکنون چند حالت یا راه، برای موضع‌گیری نسبت به مشابهت‌هایی که در قبل گذشت، پیش‌روی ما قرار دارد:

۱-۲-۵. راویان با حافظه قوی و ثبت عیناً مشابه

حالت اول اینکه، اگر پذیرفته شود که شخصیتی به نام سلیم یا مشابه آن وجود و هویت تاریخی داشته، همچنین باید بپذیریم که وی، راوی‌ای با حافظه قوی بوده است که متن وقایع دیده شده یا شنیده شده در جریان‌ات صدر اسلام را همانند متن بقیه راویان دیگر (که ذکر نام آن‌ها قبلاً گذشت)، نقل کرده است.

به این معنا که دو راوی صدر اسلام (مثلاً سلیم بن قیس و اصبع بن نباته)، متن احادیث نسبتاً بلند یا بلندی را در حافظه خود به صورت «یکسان» حفظ و از قضا، کاملاً همانند هم در استفاده و ترتیب کلمات و جملات، نقل کرده‌اند. این وضعیت فوق‌العاده حافظه، به تبیین ویژه و نمونه‌های مصداقی و امکانی از جامعه صدر اسلام نیاز دارد.

۲-۲-۵. سرقت از روایات سلیم

حالت دوم اینکه، فرض کنیم سلیم بن قیس، شخصیتی واقعی بوده و دارای هویت تاریخی است و البته راوی درگیر در جریان‌ات صدر اسلام نیز بوده است؛ اما دیگرانی از اصحاب و تابعین، روایات منقول از سلیم را «به نام» خود ثبت و درج کرده‌اند. این وضعیت می‌تواند دو حالت داشته باشد: یا خود راویان از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) که اسامی گذشت، «سارق» این منقولات سلیم بوده‌اند، یا کاتبان و نویسندگان دیگری (با

توضیحاتی که در مقدمه مقاله گذشت)، متن روایات سلیم را به دیگران منتسب و در منابع گوناگون ثبت کرده‌اند.

در این فرض، لازم خواهد آمد که عدۀ زیاد و قابل توجهی از راویان صدر اسلام، یا کاتبان منابع متقدم، سارق و نابکار بوده باشند؛ یعنی مثلاً ۱۰ نفر از راویان صدر اسلام، روایات شخص سلیم را به نام خود جا زده‌اند؛ یا ۱۰ مؤلف کتاب، روایات سلیم بن قیس را به نام دیگر راویان صدر اسلام منتسب کرده است.

۳-۲-۵. سرقت سلیم از دیگر راویان

حالت و فرض سوم آن است که شخصیت سلیم بن قیس را، شخصیتی واقعی و تاریخی بدانیم، ولی معتقد شویم که خود وی ناظر وقایع صدر اسلام و شنونده مطالب به صورت مستقیم از امام علی (علیه السلام) و اصحاب ایشان نبوده است؛ بلکه وی نویسنده‌ای متأخر بوده است که از شنیده‌ها و متون دیگران استفاده و مجموعه‌ای تاریخی کلامی را به نام خودش تألیف و ثبت کرده است.

در این فرض، ما فقط با یک نفر سارق یا جاعل روبه‌رو هستیم که روایاتی از دیگران را به نام خود درج کرده است.

۴-۲-۵. انتساب نادرست به سلیم

فرض و حالت دیگر آن است که چه سلیم بن قیس وجود و هویت خارجی داشته باشد و چه نداشته باشد، شخص نویسنده دیگری، روایاتی از راویان صدر اسلام و موجود در منابع متقدم را به نام شخص سلیم بن قیس منتسب و ثبت کرده است و سلیم (چه شخصیت واقعی و چه خیالی) از این رخداد بی‌اطلاع است. به عبارت دیگر، عمل جعل و انتساب، توسط شخص ناشناس یا شناسی (که اکنون نمی‌دانیم کیست)، رخ داده است. به‌عنوان نمونه، همانند نظر ابن غضائری که معتقد است ابان بن ابی‌عیاش، کتاب سلیم را جعل کرده است (ن.ک: ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۳۶، ۶۳، ۱۱۹). یا این که مثلاً «تسری اسناد» در نسخ خطی رخ داده باشد.

۵-۲-۵. نام غیرواقعی و مستعار سلیم

فرض آخر نیز می‌تواند این‌گونه باشد که شخصیت سلیم بن قیس، اساساً وجود خارجی نداشته و نام سلیم بن قیس، عنوانی مستعار است که برخی از نویسندگان یا کاتبان متقدم، به سهو یا به عمد، بر روایات یک مجموعه درج کرده‌اند.

البته این فرض، الزاماً به این معنا نیست که شخصی با نام سلیم بن قیس در کره خاکی وجود نداشته است؛ بلکه به این معناست که شخصیتی با مشخصات و توصیفات موجود در کتاب سلیم، در صدر اسلام و هم‌زیست حضرت امیر علیه السلام و وقایع آن دوران وجود نداشته است.

۵-۳. نظریه مختار

از آنجا که مطالب کتاب منسوب به سلیم، روایاتی غالباً تاریخی هستند و از سوی دیگر، هویت تاریخی سلیم بن قیس، محل ابهام جدی است و اطلاعاتی از او وجود ندارد، مخصوصاً به اینکه در کتب تاریخی که وقایع صدر اسلام و جنگ‌های حضرت امیر علیه السلام را نقل کرده‌اند، اشاره‌ای به این نام و شخصیت نشده است (ن.ک: جلالی، ۱۳۸۲: ۱۲۶-۸۹؛ استادی، ۱۴۰۲ پ: سراسر متن)؛ بنابراین مناسب‌ترین تبیین پیرامون مشابهت متن کتاب سلیم و دیگر منابع متقدم، آن است که بگوییم: «نویسنده‌ای (که اکنون وی را نمی‌شناسیم) روایاتی موضوعی را جمع‌آوری و احتمالاً اضافاتی بر متن یا لای به لای متن آن‌ها درج کرده و سپس این متن تدوین شده تاریخی، عمداً یا سهواً، به نام سلیم بن قیس گمنام یا مستعار و خیالی، منتسب شده است.

البته با توجه به تفاوت‌های مدل‌های نسخه‌های خطی و نیز تحریرهای متفاوت هر مدل، ظاهراً این روایات دفتر حدیثی منتسب شده به سلیم، در قرون بعدی و توسط کاتبان و مالکان نسخ آن، دستخوش تغییرات و افتادگی‌ها یا اضافات سهوی و عمدی دیگری نیز شده است.

۶. نتیجه‌گیری

پس از جست‌وجوی موردی در منابع متقدم، مشابه یا عین متن برخی از روایات منسوب به سلیم بن قیس، در این منابع: «وقعة صفین»، «الاحداث»، «الغارات»، «تاریخ طبری»، «السقیفة»، «کافی»، «التمحیص»، «أصول اعتقاد»، «امالی» و «شرح نهج البلاغه» یافت شد. این یافته‌ها نشان می‌دهد که راویان اولیه متن روایات موجود در کتاب سلیم، از راویان دیگری همانند: «جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ»، «أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ»، «قَبِيصَةُ بْنُ جَابِرٍ»، «ابی سعید خدری»، «إِبْنُ أَبِي لَيْلَى»، «زید بن وهب» و «عامر شعبی» هستند که غالباً از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) و تابعین بوده‌اند.

از آنجا که مطالب کتاب منسوب به سلیم، روایاتی اکثراً تاریخی هستند و از سوی دیگر، هویت تاریخی سلیم بن قیس، محل ابهام جدی است و اطلاعاتی از او وجود ندارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که شخص نویسنده‌ای، روایاتی موضوعی را از منابع جمع‌آوری و عباراتی در لای به لای متن آن‌ها اضافه کرده و این متن تدوین و تألیف شده تاریخی را، عمداً یا سهواً، به نام سلیم بن قیس گمنام یا مستعار و خیالی، منتسب کرده است. در این میان، حتی اگر کل کتاب‌های منسوب به سلیم بن قیس را انتقال ندانیم، لااقل می‌توان گفت که روایات متعددی از متون دیگر، به این اثر موجود، افزوده شده است.

تطبیق شماره ۱	
کتاب سلیم حدیث ۳	السقیفة الجوهري (ج ۱، ص ۴۶)
<p>و عن سلیم قال: سمعت البراء بن عازب یقول: كنت أحب بنی هاشم حبا شديدا في حياة رسول الله (ص) وبعد وفاته ...</p>	<p>وحدثني المغيرة بن محمد المهلبی من حفظة، وعمر بن شبة من كتابه باسناد رفعه الي أبي سعيد الخدري قال: سمعت البراء بن عازب یقول: لم أزل لبني هاشم محبا</p>
<p>فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله تخوفت ان تتظاهر قريش على إخراج هذا الأمر من بني هاشم. أخذني ما يأخذ الواله الكحول مع ما بي من الحزن لوفاة رسول الله صلى الله عليه وآله. فجعلت أتردد وأزمن وجه الناس وقد خلا الهاشميون برسول الله (ص) وقد بلغني الذي كان من قول سعد بن عبادة ومن اتبعه من جهلة أصحابه فلم أحفل بهم وعلمت أنه لا يؤول إلى شيء فجعلت أتردد بينهم وبين المسجد وأتفقده وجوه قريش. فإني لكذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر</p>	<p>فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله خفت ان تمالآ قريش على إخراج هذا الأمر عنهم فأخذني ما يأخذ الواله العجول، مع ما في نفسي من الحزن لوفاة رسول الله صلى الله عليه وآله فكنت أتردد الى بني هاشم وهم عند النبي صلى الله عليه وآله في الحجره</p>
<p>ثم لم ألبث حتى إذا أنا بأبي بكر وعمر وأبي عبيدة قد أقبلوا في أهل السقیفة وهم محتجزون بالأزر الصناعیة لا يمر بهم أحد إلا خبطوه فإذا عرفوه مدوا يده فمسحوها على يد أبي بكر شاء ذلك أم أبي فأنكرت عند ذلك عقلي جزعا منه مع المصیبة برسول الله (ص)</p>	<p>وأتفقده وجوه قريش، فإني كذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر وإذ قائل یقول القوم في سقیفة بني ساعدة وإذ قائل آخر یقول قد بویع أبا بكر فلم ألبث وإذا أنا بأبي بكر قد أقبل ومعه عمر وأبو عبيدة وجماعة من أصحاب السقیفة وهم محتجزون بالأزر الصناعیة لا يمرون بأحد إلا خبطوه وقدموه فمدوا يده فمسحوها على يد أبي بكر بیايعه، شاء ذلك أو أبي، فأنكرت عقلي و</p>
<p>فخرجت مسرعا حتى أتيت المسجد، ثم أتيت بنی هاشم، والباب مغلق دونهم. ففترت الباب ضربا عنيفا وقلت: يا أهل البيت فرجوا إلي الفضل بن العباس، فقلت: قد بايع الناس أبا بكر فقال العباس: قد تربت أيديكم منها إلى آخر الدهر. أما إني قد أمرتكم فعضيتوني فكتمت أكابدها ما في نفسي.</p>	<p>خرجت اشتد حتى انتهيت الي بنی هاشم والباب مغلق ففترت عليهم الباب ضربا عنيفا</p>
<p>فلما كان الليل خرجت إلى المسجد، فلما صرت فيه تذكرت أني كنت أسمع همهمة رسول الله صلى الله عليه وآله بالقرآن. فانبعثت من مكاني فخرجت نحو القضاء فضاء بني بياضة -، فوجدت نقرا يتناجون. فلما دونت منهم سكتوا، فانصرفت عنهم، فعرفوني وما عرفتهم، فدعوني إليهم فأتيتهم فإذا المقداد وأبو ذر وسلمان وعمار بن ياسر وعبادة بن الصامت وحذيفة بن اليمان والزبير بن العوام، و حذيفة یقول: والله ليفعلن ما أخبرتكم به. فوالله ما كذبت ولا كذبت.</p>	<p>وقلت قد بايع الناس لأبي بكر بن أبي حفافة فقال العباس تربت أيديكم إلى آخر الدهر أما اني قد أمرتكم فعضيتوني فكتمت أكابدها ما في نفسي ورأيت في الليل المقداد وسلمان وأبا ذر وعبادة بن الصامت وأبا الهيثم بن التميان وحذيفة وعمارا وهم يريدون أن يعيدوا الأمر شورى بين المهاجرين. فلما كان بلیل خرجت الي المسجد فلما صرت فيه تذكرت انني كنت أسمع همهمة رسول الله صلى الله عليه وآله بالقرآن فامتنعت من مكاني فخرجت الي القضاء، فضاء بني قضاة، وأجد نقرا يتناجون فلما دونت منهم سكتوا، فانصرفت عنهم، فعرفوني وما عرفتهم فدعوني إليهم فأتيتهم فأجد المقداد بن الأسود، وعبادة بن الصامت، وسلمان الفارسي، وأبا ذر، وحذيفة، وأبا الهيثم بن التيهان، وإذا حذيفة یقول لهم: والله ليكونن ما أخبرتكم به، والله ما كذبت ولا كذبت وإذا القوم يريدون أن يعيدوا الأمر شورى بين المهاجرين.</p>
<p>وإذا القوم يريدون أن يعيدوا الأمر شورى بين المهاجرين والأنصار. فقال حذيفة: انطلقوا بنا إلى أبي بن كعب فقد علم مثل ما علمت. فانطلقنا إلى أبي بن كعب ففرضنا عليه باه، فأتى حتى صار خلف الباب ثم قال من أنتم فكلمه المقداد فقال ما جاء بكم؟ فقال إفتح بابك فان الأمر الذي جئنا فيه أعظم من أن يجري وراء الباب فقال ما أنا بفاتح بابي وقد علمت ما جئتم له وما أنا بفاتح بابي كانكم أردتم النظر في هذا العقد.</p>	<p>ثم قال اتنوا أبي بن كعب، فقد علم كما علمت قال: فانطلقنا الي أبي ابن كعب، ففرضنا عليه باه حتى صار خلف الباب فقال من أنتم فكلمه المقداد فقال: ما حاجتكم؟ فقال له: ما أنا بفاتح بابي، وقد عرفت ما جئتم له كانكم أردتم النظر في هذا العقد</p>
<p>فقلنا: نعم، فقال: أفيكم حذيفة؟ قلنا: نعم. قال: القول ما قال حذيفة فأما أنا فلا أفتح بابي حتى يجري على ما هو جار عليه،</p>	<p>فقلنا: نعم، فقال أفيكم حذيفة؟ قلنا: نعم، قال: فالقول ما قال: وبالله ما أفتح عني بابي حتى تجرى على ما هي جارية،</p>

<p>ولما يكون بعدها شر منها والى الله جل جلاله المشتكى فرجع قال وقال يبلغ أبا بكر وعمر الخبر فأرسلا إلى أبي عبيدة بن الجراح والمغيرة بن شعبة فسألاهما الرأي فقال المغيرة بن شعبة: أرى أن تلقوا العباس بن عبد المطلب فتطمعوه في أن يكون له في هذا الأمر نصيب يكون له ولعقبه من بعده فتقطعوا ناحية علي بن أبي طالب، فإن العباس بن عبد المطلب لو صار معكم كانت الحجة على الناس</p> <p>قال: فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس بن عبد المطلب في الليلة الثانية من وفاة رسول الله (ص).</p> <p>قال: فتكلم أبو بكر فحمد الله جل وعز وأثنى عليه ثم قال: إن الله بعث لكم محمدا نبيا وللمؤمنين وليا، فمن الله عليهم بكونه بين ظهرانيهم، حتى اختار له ما عنده وترك للناس أمرهم ليختاروا لأنفسهم مصلحتهم متفقين لا مختلفين. فاختروني عليهم واليا ولأموهم راعيا، فتوليت ذلك. وما أخاف بعون الله وهنا ولا حيرة ولا جبنًا، وما توفيتي إلا بالله.</p> <p>غير أني لا أتفك من طاعن يبلغني فيقول بخلاف قول العامة فيتخذكم لجا فتكونون حصنه المنيع وخطبه البديع، فاما دخلتم مع الناس فيما اجتمعوا عليه أو صرفتموهم عما مالوا إليه. فقد جنناك ونحن نريد أن نجعل لك في هذا الأمر نصيبا يكون لك ولعقبك من بعدك. إذ كنت عم رسول الله صلى الله عليه وآله، وإن كان الناس أيضا قد رأوا مكانك ومكان صاحبك فعدلوا بهذا الأمر عنكما فقال عمر أي والله وأخرى يا بني هاشم على رسلكم، فإن رسول الله (ص) منا ومنكم،</p> <p>وإن لم تأتكم حاجة منا إليكم، ولكن كرهنا أن يكون الطعن فيما اجتمع عليه المسلمون، فيتفاهم الخطب بكم وبهم، فانظروا لأنفسكم وللعامه، ثم سكت.</p> <p>فتكلم العباس فقال: إن الله تبارك وتعالى ابتعث محمدا (ص) كما وصفت نبيا وللمؤمنين وليا،</p> <p>فإن كنت برسول الله (ص) طلبت هذا الأمر فحقنا أخذت وإن كنت بالمؤمنين طلبت فنحن من المؤمنين ما تقدمنا في أمركم ولا تشاورنا ولا تأمرنا ولا نحب لك ذلك، إذ كنا من المؤمنين وكنا لك من الكارهين</p> <p>وأما قولك (أن تجعل لي في هذا الأمر نصيبا)، فإن كان هذا الأمر لك خاصة فأمسك عليك فلسنا محتاجين إليك وإن كان حق المؤمنين فليس لك أن تحكم في حقهم وإن كان حقنا فإننا لا نرضى منك ببعضه دون بعض.</p> <p>وأما قولك يا عمر (إن رسول الله صلى الله عليه وآله منا ومنكم)، فإن رسول الله شجرة نحن أغصانها وأنتم جيرانها، فنحن أولى به منكم.</p> <p>وأما قولك (إننا نخاف تفاهم الخطب بكم وبنينا)، فهذا الذي فعلتموه أوائل ذلك، والله المستعان ...</p>	<p>ولما يكون بعدها شر منها والى الله المشتكى.</p> <p>ويبلغ الخبر أبا بكر، وعمر، فأرسلا إلى أبي عبيدة والمغيرة بن شعبة، فسألاهما عن الرأي، فقال المغيرة أن تلقوا العباس فتجعلوا له</p> <p>هذا الأمر نصيبا فيكون له ولعقبه، فتقطعوا به من ناحية علي، ويكون لكم حجة عند الناس على علي، إذا مال معكم العباس.</p> <p>فانطلق أبو بكر، وعمر، وأبو عبيدة، والمغيرة حتى دخلوا على العباس، وذلك في الليلة الثانية من وفاة رسول الله (ص)</p> <p>فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه وقال:</p> <p>إن الله ابتعث لكم محمدا (ص) نبيا وللمؤمنين وليا، فمن الله عليهم بكونه بين ظهرانيهم، حتى اختار له ما عنده، فخلي على الناس أمرهم ليختاروا لأنفسهم، متفقين غير مختلفين فاختروني عليهم واليا، ولأموهم راعيا، فتوليت ذلك وما أخاف بعون الله وتسديدته وهنا ولا حيرة ولا جبنًا وما توفيتي إلا بالله عليه توكلت واليه انيب،</p> <p>وما أتفك يبلغني عن طاعن يقول بخلاف قول عامة المسلمين يتخذكم لجا فتكونوا حصنه المنيع، وخطبه البديع، فاما دخلتم فيما دخل فيه الناس، أو صرفتموهم عما مالوا إليه فقد جنناك، ونحن نريد أن نجعل لك في هذا الأمر نصيبا وللمن بعدك من عقبك إذ كنت عم رسول الله صلى الله عليه وآله وإن كان المسلمون قد رأوا مكانك من رسول الله (ص) ومكان أهلك، ثم عدلوا بهذا الأمر عنكم</p> <p>وعلى رسلكم بني هاشم، فإن رسول الله (ص) منا ومنكم.</p> <p>فاعترض كلامه عمر، وخرج إلى مذهبه في الخشونة والوعيد وإتيان الأمر من أصعب جهاته، فقال: أي والله، وأخرى أنا لم تأتكم حاجة إليكم، ولكن كرهنا أن يكون الطعن فيما اجتمع عليه المسلمون منكم، فيتفاهم الخطب بكم وبهم فانظروا لأنفسكم وعامتهم، ثم سكت.</p> <p>فتكلم العباس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال إن الله ابتعث محمدا نبيا، كما وصفت، ووليا للمؤمنين</p> <p>فمن الله به على امته حتى اختار له ما عنده فخلي الناس على أمرهم ليختاروا لأنفسهم مصيبين للحق مائلين عن زيغ الهوى</p> <p>فإن كنت برسول الله (ص) طلبت فحقنا أخذت وإن كنت بالمؤمنين فنحن منهم، وما تقدمنا في أمركم فرطًا ولا حيلنا وسطًا، ولا نزعنا شحطًا، فإن كان هذا الأمر يجب لك بالمؤمنين، فما وجب إذ كنا كارهين</p> <p>وما أبعد قولك أنهم طعنوا من قولك أنهم مالوا إليك، وما ما بذلت لنا فإن يكن حقا اعطيتناه فامسكه عليك، وإن يكن حق المؤمنين فليس لك أن تحكم فيه و إن يكن حقنا لم نرض لك ببعضه دون بعض وما أقول هذا أروم صرفك عما دخلت فيه، ولكن للحجة نصيبها من البيان</p> <p>وأما قولك، إن رسول الله صلى الله عليه وآله منا ومنكم، فإن رسول الله (ص) ومن شجرة نحن أغصانها وأنتم جيرانها.</p> <p>وأما قولك يا عمر، إنك تخاف تفاهم الخطب بكم وبنينا، فهذا الذي قدمتموه أول ذلك، وبالله المستعان</p>
---	--

تطبیق شماره ۳		
کتاب سلیم حدیث ۹	کافی (ج ۲، ص ۴۹)	الغارات (ج ۱، ص ۱۳۸)
عن أبان بن أبي عياش عن سلیم بن قیس، قال:	عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعًا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ بِإِسْنَادٍ مُخْتَلَفَةٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ:	حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا إبراهيم، قال: و حدثنا أبو زكريا بهذا الكلام أكثر من هذا، و رواه عن أهل العلم من أصحابه قال:
جاء رجل [ابن الكوازي] إلى أمير المؤمنين عليه السلام فسأله عن الإسلام. فقال عليه السلام	خَطَبْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي دَارِهِ أَوْ قَالَ فِي الْقَصْرِ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ ثُمَّ أَمَرَ (ص) فَكُتِبَ فِي كِتَابٍ قُرِئَ عَلَيَّ النَّاسِ وَ رَوَى غَيْرُهُ أَنَّ ابْنَ الْكُؤَاءِ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ وَ النَّفَاقِ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ	قال عليّ عليه السلام أَمَا بَعْدُ
إن الله تبارك وتعالى شرع الإسلام و سهل شرانعه لمن ورده و أعز أركانه لمن حاربه، و جعله عزا لمن تولاه، و سلما لمن دخله، و إماما لمن اتتم به و زينة لمن تحلى به و عدلا لمن اتحلله و عروة لمن اعتصم به، و حبالا لمن استمسك به، و برهانا لمن تكلم به و نورا لمن استضاء	فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَ سَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ لِمَنْ حَارَبَهُ وَ جَعَلَهُ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَ سَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ هَدَى لِمَنْ اتَّمَّ بِهِ، وَ زِينَةً لِمَنْ تَحَلَّى بِهِ وَ عَدْلًا لِمَنْ اتَّحَلَّاهُ وَ عُرْوَةً لِمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَ حَبَالًا لِمَنْ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ عُرْوَةً لِمَنْ اسْتَعْتَصَمَ	فَإِنَّ اللَّهَ [تبارك و تعالی] شرع الإسلام و سهل شرانعه لمن ورده و أعز أركانه على من حاربه ف جعله عزا لمن تولاه و سلما لمن دخله، و هدى لمن اتتم به، و زينة لمن تحلى به و عدلا لمن اتحلله و عروة لمن اعتصم به، و حبالا لمن استمسك به و برهانا لمن تكلم به و نورا لمن استضاء
به و شاهدا لمن خاصم به و فلجا لمن حاكم به و علما لمن وعاه، و حديثا لمن رواه و حكما لمن قضى به و حلما لمن جرب و لبيا لمن تدبر، و فهما لمن تفتن، و يقينا لمن عقل و بصيرة لمن عزم و آية لمن توسم، و عبرة لمن اعظف، و نجاة لمن صدق، و مودة لمن أصلح و	بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَ فُلْجًا لِمَنْ حَاكَمَ بِهِ وَ عَلِمًا لِمَنْ وَعَاهُ وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَاهُ وَ حَكْمًا لِمَنْ قَضَى بِهِ وَ حِلْمًا لِمَنْ جَرَّبَ وَ لَبِيًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَ فَهْمًا لِمَنْ تَفْتَنَ وَ يَقِينًا لِمَنْ عَقَلَ وَ بَصِيرَةً لِمَنْ عَزَمَ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ وَ عِبْرَةً لِمَنْ أَعْظَفَ وَ نَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ وَ تَوُدَّةً لِمَنْ أَصْلَحَ وَ	به، و شاهدا لمن خاصم به و فلجا لمن حاك به و علما لمن وعى و حديثا لمن روى و حكما لمن قضى و حلما لمن جرب و لبيا لمن تدبر، و فهما لمن تفتن و يقينا لمن علم و بصيرة لمن عزم، و آية لمن توسم، و عبرة لمن اعظف، و نجاة لمن صدق و مودة من الله لمن أصلح و
زلفى لمن اقترب و ثقة لمن توكل، و رجاء لمن فوض و سابقة لمن أحسن و تخيرا لمن سارع و حنة لمن صبر و لباسا لمن اتقى و ظهيرا لمن رشد، و كهفا لمن آمن و أمانة لمن أسلم و رجاء لمن صدق و غنى لمن قنع	ذُلْفَى لِمَنْ اقْتَرَبَ وَ ثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ وَ رَجَاءً لِمَنْ فَوَّضَ وَ سَبْقَةً لِمَنْ أَحْسَنَ وَ خَيْرًا لِمَنْ سَارَعَ وَ حِنَةَ لِمَنْ صَبَرَ وَ لِبَاسًا لِمَنْ اتَّقَى وَ ظَهِيرًا لِمَنْ رَشِدَ وَ كَهْفًا لِمَنْ آمَنَ وَ أَمْنَةً لِمَنْ اسْلَمَ وَ رَجَاءً لِمَنْ صَدَّقَ وَ غِنَى لِمَنْ قَنِعَ	زلفى لمن اقترب و ثقة لمن توكل، و راحة لمن فوض و صبغة لمن أحسن و تخيرا لمن سارع و حنة لمن صبر و لباسا لمن اتقى، و طهرا لمن رشد و كتبه لمن آمن و أمانة لمن أسلم و روحا للصادقين
فذلك الحق سبيله الهدى و صفته الحسنى، و ماثرته المجد الكثير فهو	فَذَلِكَ الْحَقِّ سَبِيلُهُ الْهُدَى وَ مَاثِرَتُهُ الْمَجْدُ وَ صِفَتُهُ الْحَسَنَى فَهُوَ	فذلك الحق سبيله الهدى و صفته الحسنى، و ماثرته المجد الكثير فهو
أبلج المنهاج مشرق المنار، ذاك المصباح رفيع الغاية يسير المضممار، جامع الحلبة متنافس السبقة أيم القيمة	أَبْلَجَ الْمَنْهَاجِ مُشْرِقَ الْمَنَارِ ذَاكِيَ الْمَصْبَاحِ رَفِيعَ الْغَايَةِ يَسِيرَ الْمُضْمَمَارِ جَامِعَ الْحَلْبَةِ سَرِيعَ السَّبْقَةِ أَيْمَ الْقِيَمَةِ	أبلج المنهاج مشرق المنار مضي المصباح، رفيع الغاية يسير المضممار، جامع الحلبة متنافس السبقة أيم النقصه
قديم العدة، كريم الفرسان	قَدِيمَ الْعِدَّةِ كَرِيمَ الْفَرَسَانِ	قديم العدة، كريم الفرسان
فالإيمان منهاجه و الصالحات مناره، و الفقه مصابحه و الموت غايته، و الدنيا مضماره، و القيامة حلبته، و الجنة سبقتة و النار تقمته، و التقوى عدته، و المحسنون فرسانه	فَالْإِيمَانُ مِنْهَاجُهُ وَ الصَّالِحَاتُ مَنْارُهُ وَ الْفَقْهُ مَصَابِيحُهُ وَ الْمَوْتُ غَايَتُهُ وَ الدُّنْيَا مَضْمَارُهُ وَ الْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ وَ الْجَنَّةُ سَبْقَتُهُ وَ النَّارُ تَقْمَتُهُ وَ التَّقْوَى عُدَّتُهُ وَ الْمُحْسِنُونَ فَرَسَانُهُ	فالإيمان منهاجه و الصالحات مناره، و العفة مصابحه، و الموت غايته، و الدنيا مضماره، و القيامة حلبته، و الجنة سبقتة و النار تقمته، و التقوى عدته، و المحسنون فرسانه
فبالإيمان يستدل على الصالحات، و بالصالحات يعمر الفقه، و بالفقه يرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا، و بالدنيا تجوز القيامة، و بالقيامة تزلف الجنة، و الجنة حسرة أهل النار، و النار موعظة المتقين، و التقوى سنخ الإيمان.	فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَ بِالصَّالِحَاتِ يُعْمَرُ الْفَقْهُ وَ بِالْفَقْهِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ وَ بِالْمَوْتِ تَخْتَمُ الدُّنْيَا وَ بِالدُّنْيَا تَجُوزُ الْقِيَامَةُ وَ بِالْقِيَامَةِ تَزْلَفُ الْجَنَّةُ وَ الْجَنَّةُ حَسْرَةُ أَهْلِ النَّارِ وَ النَّارُ مَوْعِظَةُ الْمُتَّقِينَ وَ التَّقْوَى سِنَخُ الْإِيمَانِ .	فبالإسلام يستدل على الصالحات، و بالصالحات يعمر الفقه، و بالفقه يرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا، و بالدنيا تجوز القيامة و بالقيامة تزلف الجنة، و الجنة حسرة أهل النار و النار موعظة المتقين و التقوى سنخ الإيمان.

تطبیق شماره ۴	
<p>الغارات (ج ۲، ص ۴۹۳) عَنْ جَنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ أَنَّ عَلِيًّا (ع) اسْتَفْتَرَهُمْ أَيَّامًا فَلَمْ يَنْفَرُوا فَقَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ: «أَمَّا بَعْدُ</p>	<p>کتاب سلیم، حدیث ۱۰ ابان عن سلیم قال كنا جلوسا حول اميرالمؤمنين(ع) وعنده جماعة من اصحابه فقال له قائل يا اميرالمؤمنين لو استفترت الناس فقام وخطب فقال:</p>
<p>إِنهَا النَّاسُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَفْتَرْتَكُمْ فَلَمْ تَنْفَرُوا وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا فَأَنْتُمْ شُهُودٌ كَغِيَابِ وَ ضُمْ دَوُو أَسْمَاعِ أَنْتَلُو عَلَيْكُمْ الْحِكْمَةَ وَ اعْظَمْكَ بِالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ احْتَكَمْ عَلِيَّ جِهَادِ عَدُوِّكُمْ الْبَاطِنِ فَلَمَّا آتَى عَلِيَّ آخِرَ مَنْطِقِي حَتَّى آرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِي سَبَا إِذَا أَنَا كَفَفْتُ عَنْكُمْ عِدَّتِي إِلَى مَجَالِسِكُمْ حَلِيقًا عَرَبِينَ تَضْرِبُونَ الْأَمْثَالَ وَ تَتَنَاشِدُونَ الْأَشْعَارَ وَ تَسْأَلُونَ عَنِ الْأَخْيَارِ قَدْ نَسِيتُمْ الْاسْتِعْدَادَ لِلْحَرْبِ وَ شَغَلْتُمْ قُلُوبَكُمْ بِالْأَبَاطِيلِ تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ اغزوا القوم قبل أن يغزوكم فوالله ما غزى قوم قط في عقر ديارهم إلا ذلوا و أئيم الله ما آراكم تغفلون حتى يفعلوا و لو ددت أني لقيتهم على بيتي و بصيرتي فاسترحجت من مقاساتكم فما أنتم إلا كإبل حجمة ضل راعيها كلما ضمت من جانب انتشرت من جانب آخر و الله لكأني بكم لو قد حوس الوغى و أحم الناس قد انفرجت عن ابن أبي طالب انفراج الرأس و انفراج المرأة عن قبلها» فقام إليه الاشعث بن قيس فقال له يا اميرالمؤمنين فهلا فعلت كما فعل ابن عفان فقال له علي ع: «يا عرف النار و تلك إن</p>	<p>الا إني قد استفترتكم فلم تنفروا و نصحتكم فلم تقبلوا، و دعوتكم فلم تسمعوا. فانتم شهود كغياب و أضم ذوو أسماع، أنلو عليكم الحكمة و اعظمكم بالموعظة الشافية و احكمم على الجهاد لأهل الجور، فما آتى على آخر كلامي حتى أراكم متفرقين أيادي سبا فإذا أنا كففت عنكم عدتكم إلى مجالسكم حلقة عربين تضربون الأمثال و تتناشدون الأشعار و تسألون عن الأخيار قد نسيتم الاستعداد للحرب و شغلتم قلوبكم بالأباطيل و تربت أيديكم اغزوهوم قبل أن يغزوكم، فوالله ما غزى قوم قط في عقر دارهم إلا ذلوا، و أئيم الله ما آظن أن تفعلوا حتى يفعلوا ثم وددت أني قدر أيتهم فليقت الله علي بصيرتي و استرحت من مقاساتكم و من مباراستكم. فما أنتم إلا كإبل حجمة ضل راعيها، فكلما ضمت من جانب انتشرت من جانب كائني بكم والله لو قد حوس الوغى و استرح الموت قد انفرجت عن علي بن أبي طالب انفراج الرأس و انفراج المرأة عن ولدها فقام الاشعث بن قيس الكندي: فهلا فعلت كما فعل ابن عفان فقال علي(ع) يا عرف النار أنا عائد بالله من شر ما تقول، يابن قيس، والله إن الذي فعل ابن عفان لمخزاة لمن لا دين له ولا الحق في يده، فكيف أفل ذلك وأنا على بينة من ربي و حجته في يدي و الحق معي والله إن امرء مكن عدوه من نفسه يجز لحمه و يفرى جلده و يهشم عظمه و يسفك دمه لعظيم وزره و ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره، فكن أنت ذلك يابن قيس فاما أنا فدون والله أن اعطى يدي ضرب بالمشرفي نظير له فراش الهام و تطيح منه الكف و المعصم و يفعل الله بعد ما يشاء ...</p>

تطبیق شماره ۵	
<p>کتاب وقعه صفین (ص ۵۲۰) نَصْرَ عِزِّ عَمْرٍوسَعِيدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَزِيدٍ عَنِ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ: أَنَّ عَلِيًّا قَالَ يَوْمَ صَفِينِ جِئْنَا أَقْرَأَ النَّاسَ بِالصَّلْحِ:</p>	<p>کتاب سلیم حدیث ۱۵ ابان عن سلیم قال: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام يقول قبل وقعة صفين: إن هؤلاء القوم لن ينبيوا إلى الحق ولا يجيبوا إلى كلمة سواء بيننا وبينهم حتى يرموا بالعساكر تتبعها العساكر، وحتى يردفوا بالكتاب تتبعها الكتاب، وحتى يجز ببلادهم الخميس تتبعها الخميس</p>
<p>إِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ لَمْ يَكُونُوا لِقِينُوا إِلَى الْحَقِّ وَلَا لِيَجِيبُوا إِلَى كَلِمَةِ السَّوَاءِ حَتَّى يُزْمُوا بِالْمَنَابِرِ تَتَّبِعُهَا الْعَسَاكِرُ وَ حَتَّى يُرْجَمُوا بِالْكَتَابِ تَقْفُوهَا الْجَلَابِثُ وَ حَتَّى يَجْرَ بِلَادِهِمُ الْخُمَيْسُ يَتْلُوهُ الْخُمَيْسُ وَ حَتَّى يَدْعُوا الْخَيْلَ فِي نَوَاجِي أَضْهُمُ وَ يَأْخِذُوا بِسَارِبِهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ وَ حَتَّى يَسْنُ عَلَيْهِمُ الْغَارَاتُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ وَ حَتَّى يَلْقَاهُمْ قَوْمٌ صَدَقَ صَبْرٌ لَا يَزِيدُهُمْ هَلَكَ مِنْ هَلَكَ مِنْ قِتْلَاهُمْ وَ مَوْتَاهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا جِدَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ جِرْصًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى أَمْرِ الْأَكْبَمِ وَ جِدَا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ الْاسْتِقْلَالَ بِمُبَارَاةِ الْأَقْرَانِ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مَيًّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوًّا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا إِيَّاهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَوْتِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوْنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوْنَا مَيًّا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صَدَقًا أَنْزَلَ اللَّهُ بِعَدُوْنَا الْكَلْبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ ...</p>	<p>وحتى تشن الغارات عليهم من كل فج و حتى يلقاهم قوم صدق صبر لا يزيدهم هلاك من هلك من قتلاهم و موتاهم في سبيل الله إلا جدا في طاعة الله الصيحة الصادقون مع رسول الله(ص) والله لقد رأيتنا مع رسول الله(ص) نقتل آياتنا و آبائنا و إخواننا و أعمامنا و أهل بيوتنا، ثم لا يزيدنا ذلك إلا إيمانا و تسليما و جدا في طاعة الله و استقلالاً بمبارزة الأقران. وإن كان الرجل منا و الرجل من عدونا ليتصاولان تصاول الفحلين، يتخالسان أنفسهما إيهما يسقى صاحبه كأس الموت، فمرة لنا من عدونا و مرة لعدونا منا فلما رأى الله صدقا أنزل الله بعدونا الكلب و أنزل علينا النصر ...</p>

تطبیق شماره ۶	
کتاب سلیم حدیث ۱۷	الغارات (ج ۱، ص ۸)
ابان عن سلیم بن فیس قال: صعد امیر المؤمنین (ع) المنبر، فحمد الله وأثنى عليه وقال:	وفي حدیث ابن ابی لیلی:
ایها الناس انالذی فقاتعن الفتنه ولم یکن لیجترئ علیها غیری لو لم اکن فیکم لما قوتل اهل الجمل ولا اهل صفین ولا اهل النهروان. وایم الله لولا ان تکلموا و	لم یکن لیفماها احد غیری و لو لم اکن فیکم ما قوتل اصحاب الجمل و اهل النهروان، وایم الله لو لا ان تکلموا و
تدعوا العمل لحدثکم بما قضی الله علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله لمن قاتلهم مستصرا فی ضلالتهم عارفا بالهدی الذی نحن علیه. ثم قال (ع) سلونی قبل ...	تدعوا العمل لحدثکم بما قضی الله علی لسان نبیکم صلی الله علیه وآله وسلم لمن قاتلهم مبصرا لصلالتهم عارفا للهدی الذی نحن علیه. ثم قال: سلونی قبل
ان تفقدونی، انی مفارکم وانی میت او مقتول. ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها یعنی لحيته من دم راسه والذی فلق الحیة وبرا النسمة لا تسألونی من فنة تبلغ ثلاثمائة فما فوقها فیما بینکم و بین قیام الساعه الا انباتکم ساقها وقاندها وناعقا و بخراب العرصات منی تخرب و منی تعمّر بعد خرابها إلى یوم القیامه	ان تفقدونی انی میت او مقتول بل قتلا، ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم او ضرب یدیه إلى لحيته و الذی نفسی یدیه لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه و لا عن فنة تضل مائة او تهدی مائة الا انباتکم بناعقا و ساقها.
فقام رجل فقال: یا امیر المؤمنین: اخبرنا عن البلاء.	فقام الیه رجل فقال: حدثننا یا امیر المؤمنین عن البلاء
فقال علیه السلام: اذا سال سائل فلیعقل، و اذا ستل مسؤل فلیبیت، الا و ان من ورائکم امورا اتکم جلا مزوجا و بلاء مکلحا مبلحا.	قال: انکم فی زمان اذا سال سائل سائل فلیعقل، و اذا ستل مسؤل فلیبیت، الا و ان من ورائکم امورا اتکم جلا مزوجا و بلاء مکلحا مبلحا
والذی فلق الحیة وبرا النسمة، لو قد فقدتمونی و نزلت کرانه الامور و حقائق البلاء لقد اطرق کثیر من السائلین و فشل کثیر من المسؤلین و ذلك اذا قلصت حربکم و شمرت عن ساق و كانت الدنیا بلاء علیکم و علی اهل بیتی حتی یفتح الله لقیمة الابرار فانصروا قوما كانوا اصحاب رایات یوم بدر و یوم حنین تنصروا و توجروا، و لا تسبقوهم فتصرعکم البلیة.	والذی فلق الحیة و برا النسمة ان لو فقدتمونی و نزلت کرانه الامور و حقائق البلاء لقد اطرق کثیر من السائلین و فشل کثیر من المسؤلین و ذلك اذا قلصت حربکم و شمرت عن ساق و كانت الدنیا بلاء علیکم و علی اهل بیتی حتی یفتح الله لقیمة الابرار فانصروا قوما كانوا اصحاب رایات یوم بدر و یوم حنین تنصروا و توجروا، و لا تسبقوهم فتصرعکم البلیة.
فقام رجل فقال: یا امیر المؤمنین، حدثنا عن الفتن.	فقام الیه رجل اخر فقال: یا امیر المؤمنین حدثنا عن الفتن
فقال (ع) ان الفتن اذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت اسفرت لها موج کعوج البحر و اعصار کاعصار الريح تصب بلدا و تخطف الآخر فانظروا اقواما كانوا اصحاب رایات یوم بدر فانصروهم تنصروا و توجروا و تعدروا	قال: ان الفتن اذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت تبتهت، یسبهن مقبلات و يعرفن مدبرات، ان الفتن تحوم کالرّیح یسبهن بلدا و یخطفن اخرى
الا ان اخوف الفتن علیکم فتنه بنی امیة، انها فتنه عمیاء مظلمة مطبئة عمّت فتنتها و خصت بلینتها، و اصاب البلاء من ابصر فیها، و اخطأ البلاء من عمی عنها، ینظر اهل باطلها علی اهل حقها، حتی یملا الارض عدوانا و ظلما و بدعا، و ان اول من یضع جبروتها و یکسر عمدتها و ینزع اوتادها الله رب العالمین	الا ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیة، انها فتنه عمیاء مظلمة مطبئة عمّت فتنتها و خصت بلینتها، و اصاب البلاء من ابصر فیها، و اخطأ البلاء من عمی عنها، ینظر اهل باطلها علی اهل حقها، حتی یملا الارض عدوانا و ظلما و بدعا، و ان اول من یضع جبروتها و یکسر عمدتها و ینزع اوتادها الله رب العالمین
الا انکم ستجدون بنی امیة ارباب سوء بعدی کالذباب الضروس تعض فیها و تخبط یدیه و تضرب برجلیه و تمنع درها ... اقال: هكذا و شبک بین اصابعه یقتل هذا و ینقی طعام	الا انکم ستجدون بنی امیة ارباب سوء بعدی کالذباب الضروس تعض فیها و تخبط یدیه و تضرب برجلیه و تمنع درها ... اقال: هكذا و شبک بین اصابعه یقتل هذا و ینقی طعام
جاهلیة لیس فیها هدی و لا علم یری نحن اهل البیت منها بمنجاة و لیسنا فیها بدعاة.	جاهلیة لیس فیها هدی و لا علم یری، نحن اهل البیت منها بمنجاة و لیسنا فیها بدعاة.
قال: فما اصنع فی ذلك الزمان یا امیر المؤمنین؟ قال (ع) انظروا اهل بیت نبیکم فان لیدوا فالیدوا و ان استنصروکم فانصروهم تنصروا و تعدروا، فانهم لن یخروجکم من هدی ولن یدعوکم إلى ردی،	فقام رجل فقال یا امیر المؤمنین: ما نضع فی ذلك الزمان؟ قال: انظروا اهل بیت نبیکم فان لیدوا فالیدوا و ان استنصروکم فانصروهم توجروا،
ولا تسبقوهم بالتقدم فیصعکم البلاء و تشمت بکم الاعداء.	ولا تسبقوهم فتصرعکم البلیة. فقام رجل آخر
قال: فما یرجع الفتن برجل منا اهل البیت کتفریح الادیب، بانی ابن خیرة الامام یسومهم خسفا و یسقیهم بکاس مصبرة فلا یعطیهم ولا یقبل منهم الا السیف، هرجا هرجا، یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر حتی	فقال: ثم ما یرجع الفتن برجل منا اهل البیت کتفریح الادیب، بانی ابن خیرة الامام یسومهم خسفا و یسقیهم بکاس مصبرة فلا یعطیهم الا السیف هرجا هرجا، یضع السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر
تود فریش بالدنیا و ما فیها ان یرونی مقاما واحدا قدر حلب شاة او جزر جزور لأقبل منهم بعض الذی یرد علیهم حتی تقول فریش: لو کان هذا من ولد فاطمة لرحمنا	و قد فریش عند ذلك بالدنیا و ما فیها لو یرونی مقاما واحدا قدر حلب شاة او جزر جزور لأقبل منهم بعض الذی یرد علیهم حتی تقول فریش: لو کان هذا من ولد فاطمة لرحمنا
یغریه الله بنی امیة فیجعلهم	لیرغیه الله بنی امیة فیجعلهم
ملعونین ایما تقفوا أخذوا و قتلوا تقتیلا سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبذیلا.	ملعونین ایما تقفوا أخذوا و قتلوا تقتیلا سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبذیلا.

(کاظم استادی)

تطبیق شماره ۷	
کتاب سلیم حدیث ۳۴	وقعه صفین ص ۴۷۰
قال أبان: سمعت سلیم بن قیس يقول ...	فَضَحِكَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ثُمَّ قَالَ: إِيْن أَنْتَ يَا مَعَاوِيَةَ مِنْ خُدَيْعَةَ عَلِيٍّ؟ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَكْتُبَ فَأَكْتُبُ. فَكَتَبَ مَعَاوِيَةُ إِلَى عَلِيٍّ (ع) كِتَابًا مَعَ رَجُلٍ مِنْ السَّكَاكِبِ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِبَةَ... أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَبِكَ مَا بَلَغْتَ وَعَلِمْنَا نَحْنُ، لَمْ يَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ. وَإِنْ كُنَّا قَدْ غَلَبْنَا عَلَى عَقُولِنَا فَقَدْ بَقِيَ مِنْهَا مَا تَرَمَّ بِهِ مَا مَضَى وَتَصَلِحَ مَا بَقِيَ وَقَدْ كُنْتَ سَأَلْتَكَ الشَّامَ عَلَى الْإِلَّا تَلْزَمُنِي لَكَ طَاعَةٌ وَلَا يَبْعُهُ فَابْتِيتُ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَعْطَانِي اللَّهُ مَا مَنَعْتَ. وَأَنَا أَدْعُوكَ الْيَوْمَ إِلَى مَا دَعَوْتِكَ إِلَيْهِ أَمْسِرْ فَإِنِّي لَا أَرْجُو مِنَ الْبَقَاءِ إِلَّا مَا تَرْجُو وَلَا أَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ إِلَّا مَا تَخَافُ وَقَدْ وَاللَّهِ رَفَعْتَ الْأَكْبَادَ وَذَهَبْتَ الرِّجَالَ وَنَحْنُ بَنُو عَبْدِ مَنْفَافٍ لَيْسَ لِبَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ فَضْلٌ إِلَّا فَضْلًا لَا يَسْتَدَلُّ بِهِ عَزِيزٌ وَلَا يَسْتَرْقِي حَرْبٌ بِهِ وَالسَّلَامُ... أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرْتُكَ أَنْكَ لَوْ عَلِمْتُمْ وَ عَلِمْنَا أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَبِكَ إِيْن مَا بَلَغْتَ لَمْ يَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَإِنَّا وَإِيْنكَ مِنْهَا فِي غَايَةِ لَمْ تَبْلُغْهَا وَ... فَأَمَّا طَلَبُكَ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِيُعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ مِنْهَا أَمْسِرْ وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فَإِنَّكَ لَيْسْتَ أَمْضَى عَلَيَّ الشُّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَيَّ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ. وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفَافٍ لَيْسَ لِبَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ فَضْلٌ فَلَعَمْرِي إِيْنَّا بَنُو أَبِي وَاجِدٍ وَلَكِنْ لَيْسَ أَمِيَّةٌ كِهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمَطَّلِبِ وَلَا أَبُو سَفِيَّانٍ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمَهَاجِرُ كَالطَّلِيقِيِّ وَلَا الْمَسْحُوقِيُّ كَالْمَبْطُلِ وَ فِي الْيَدِيْنَا بَعْدُ فَضْلُ النَّبِيِّ الَّذِي أَذَلَّنَا بِهَا الْعَزِيزُ وَ أَعَزَّنَا بِهَا الذَّلِيلُ وَالسَّلَامُ.
فَضَحِكَ عَمْرُو [بْنِ الْعَاصِ] وَقَالَ: إِيْن أَنْتَ يَا مَعَاوِيَةَ مِنْ خُدَيْعَةَ عَلِيٍّ؟ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَكْتُبَ فَأَكْتُبُ. فَكَتَبَ مَعَاوِيَةُ إِلَى عَلِيٍّ (ع) كِتَابًا مَعَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ السَّكَاكِبِ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِبَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَبِكَ مَا بَلَغْتَ وَعَلِمْنَا نَحْنُ، لَمْ يَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ. وَإِنْ كُنَّا قَدْ غَلَبْنَا عَلَى عَقُولِنَا فَقَدْ بَقِيَ مِنْهَا مَا تَرَمَّ بِهِ مَا مَضَى وَتَصَلِحَ مَا بَقِيَ وَقَدْ كُنْتَ سَأَلْتَكَ الشَّامَ عَلَى الْإِلَّا تَلْزَمُنِي لَكَ طَاعَةٌ وَلَا يَبْعُهُ فَابْتِيتُ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَعْطَانِي اللَّهُ مَا مَنَعْتَ. وَأَنَا أَدْعُوكَ الْيَوْمَ إِلَى مَا دَعَوْتِكَ إِلَيْهِ أَمْسِرْ، فَإِنَّكَ لَا تَرْجُو مِنَ الْبَقَاءِ إِلَّا مَا تَرْجُو وَلَا أَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ إِلَّا مَا تَخَافُ، وَقَدْ وَاللَّهِ رَفَعْتَ الْأَكْبَادَ وَذَهَبْتَ الرِّجَالَ. وَنَحْنُ بَنُو عَبْدِ مَنْفَافٍ، وَلَيْسَ لِبَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ فَضْلٌ يَسْتَدَلُّ بِهِ عَزِيزٌ وَلَا يَسْتَرْقِي بِهِ ذَلِيلٌ وَالسَّلَامُ... أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرْتُ فِيهِ أَنَّكَ لَوْ عَلِمْتُمْ وَعَلِمْنَا أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَبِكَ إِيْن مَا بَلَغْتَ لَمْ يَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ، وَإِنَّا وَإِيْنكَ - يَا مَعَاوِيَةَ - عَلَى غَايَةِ مِنْهَا لَمْ نَبْلُغْهَا بَعْدُ. وَأَمَّا طَلَبُكَ الشَّامَ، فَإِنِّي لَمْ أَعْطِكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ لَيْسَ لِبَعْضِنَا فَضْلٌ عَلَى بَعْضٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَلَكِنْ لَيْسَ أَمِيَّةٌ كِهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمَطَّلِبِ وَلَا أَبُو سَفِيَّانٍ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الطَّلِيقِيُّ كَالْمَهَاجِرِ وَلَا الْمَنَافِيُّ كَالْمَوْمِنِ وَالْمَبْطُلُ كَالْمَسْحُوقِ فِي أَيَّدِينَا فَضْلُ النَّبِيِّ الَّتِي مَلَكَنَا بِهَا الْعَرَبُ وَاسْتَعْبَدْنَا بِهَا الْعَجَمُ، وَالسَّلَامُ.	

تطبیق شماره ۸	
کتاب سلیم حدیث ۳۴	وقعه صفین ص ۴۷۱
کنتمه عن عمرو، ثم دعاه فآفراه.	نَصَرَ عَنِ عَمْرٍو بْنِ سَعْدٍ عَنْ نَعْمَانَ بْنِ وَعَلَةَ قَالَ: فَلَمَّا اتَى مَعَاوِيَةَ كِتَابَ عَلِيٍّ كَتَمَهُ عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ أَيَّامًا ثُمَّ دَعَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَقْرَأَهُ الْكِتَابَ فَشَمِيتُ بِهِ عَمْرُو وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ قَرِيبِهِ أَشَدَّ تَعْظِيمًا لِعَلِيٍّ مِنْ عَمْرٍو مِنْذُ يَوْمِ لِقَائِهِ وَ صَفَحَ عَنْهُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِيمَا كَانَ هُنَا بِه عَلَى مَعَاوِيَةَ أَلَا لَلَّهِ ذَلِكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ / وَ ذَرَّ الْأَمْرَيْنِ لَكَ الشُّهُودُ / أ تَطْمَعُ لَا أَبَا لَكَ فِي عَلِيٍّ / وَ قَدْ فَرَعَ الْحَدِيدَ عَلَى الْحَدِيدِ / وَ تَرْجُو أَنْ تَحْبِرَهُ بِشِكِّ / وَ تَرْجُو أَنْ يَهَابَكَ بِالْوَعِيدِ / وَ قَدْ كَشَفَ الْقَنَاعَ وَ جَرَّ حَرْبًا / يَسْبِي لِهَوْلِهَا رَأْسَ الْوَلِيدِ / لَهُ حَاوَاءٌ مَظْلَمَةٌ طَحُولٍ / فَوَارِسَهَا تَلَهَّبُ كَالْأَسْوَدِ / يَقُولُ لَهَا إِذَا ذَلَفْتَ إِلَيْهِ / وَ قَدْ مَلَّتْ طَعَانُ الْقَوْمِ عَوْدِي / فَإِنَّ وَرَدْتَ فَأَوَّلَهَا وَرُودًا / وَإِنْ صَدَّتْ فَلَيْسَ بِذِي صُدُودٍ / وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بَنَكِرٍ / وَمَا هِيَ مِنْ مَسَانِكٍ بِالْبَعِيدِ / وَ قَلْبٌ لَهُ مَقَالَةٌ مُسْتَكِينٍ / ضَعِيفُ الرِّكْنِ مَنقَطَعُ الْوَرِيدِ / دَعَرَ الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ / مِنْ السُّوءَاتِ وَ الرَّأْيِ الرَّهِيدِ / وَ لَوْ أَعْطَاكَهَا مَا أُذِدَّتْ عِزًّا / وَ لَا لَكَ لَوْ أَحَابَكَ مِنْ مَزِيدٍ / وَ لَمْ تَكْسِرْ بِذَلِكَ الرَّأْيِ عَوْدًا / لِرِيكِيَّةٍ وَ لَا مَا دُونَ عَوْدٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ قَوْلَ عَمْرٍو دَعَاهُ فَقَالَ: يَا عَمْرُو إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتُ بِهَذَا. قَالَ: مَا أَرَدْتُ قَالَ: أَرَدْتُ تَقْيِيلَ رَأْيِي وَ إِعْظَامَ عَلِيٍّ وَ قَدْ فَضَحَكَ قَالَ: أَيُّ تَقْيِيلِي رَأْيِكَ فَقَدْ كَانَ وَ أَمَّا إِعْظَامِي عَلَيًّا فَإِنَّكَ بِإِعْظَامِهِ أَشَدَّ مَعْرِفَةً مِنِّي وَ كَيْفَ تَطْوِيهِ وَ أَنَا أَشْرُهُ وَ أَمَّا فَضِيحَتِي فَلَمْ يَفْتَضِحْ ...
کنتمه عن عمرو، ثم دعاه فآفراه. فَشَمِيتُ بِهِ عَمْرُو وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ قَرِيبِهِ أَشَدَّ تَعْظِيمًا لِعَلِيٍّ (ع) مِنْ عَمْرٍو بَعْدَ الْيَوْمِ الَّذِي صَرَعه عَنْ دَابْتِهِ. فَقَالَ عَمْرُو: أَلَا لَلَّهِ ذَلِكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ / وَ ذَرَّ الْأَمْرَيْنِ لَكَ الشُّهُودُ / أ تَطْمَعُ لَا أَبَا لَكَ فِي عَلِيٍّ / وَ قَدْ فَرَعَ الْحَدِيدَ عَلَى الْحَدِيدِ / وَ تَرْجُو أَنْ تَحْبِرَهُ بِشِكِّ وَ تَرْجُو أَنْ يَهَابَكَ بِالْوَعِيدِ / وَ قَدْ كَشَفَ الْقَنَاعَ وَ جَرَّ حَرْبًا / يَسْبِي لِهَوْلِهَا رَأْسَ الْوَلِيدِ / لَهُ حَاوَاءٌ مَظْلَمَةٌ طَحُولٍ / فَوَارِسَهَا تَلَهَّبُ كَالْأَسْوَدِ / يَقُولُ لَهَا إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ / وَ قَابِلُ بِالطَّعَانِ الْقَوْمِ عَوْدِي / فَإِنْ وَرَدْتَ فَأَوَّلَهَا وَرُودًا / وَإِنْ صَدَّتْ فَلَيْسَ بِذِي صُدُودٍ / وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بَنَكِرٍ / وَمَا هِيَ مِنْ مَسَانِكٍ بِالْبَعِيدِ / وَ قَلْبٌ لَهُ مَقَالَةٌ مُسْتَكِينٍ / ضَعِيفُ الْقَلْبِ مَنقَطَعُ الْوَرِيدِ / طَلَبْتَ الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ / مِنَ السُّوءَاتِ وَ الرَّأْيِ الرَّهِيدِ / وَلَوْ أَعْطَاكَهَا مَا أَزِدَّتْ عِزًّا / وَمَا لَكَ فِي اسْتِزَادِكَ مِنْ مَزِيدٍ / فَلَمْ تَكْسِرْ بِهَذَا الرَّأْيِ عَوْدًا / سَوَى مَا كَانَ، لَا بِلِ دُونَ عَوْدٍ. فَقَالَ مَعَاوِيَةَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتُ بِهَذَا. قَالَ عَمْرُو: وَمَا أَرَدْتُ بِهِ قَالَ عَيْبِكُ رَأْيِي وَخِلَافِكَ عَلَيَّ وَإِعْظَامِكَ عَلَيًّا لَمَا فَضَحَكَ يَوْمَ بَارزَتَهُ فَضَحَكَ عَمْرُو وَقَالَ أَمَّا خِلَافِكَ وَمَعْصِيَتِكَ فَقَدْ كَانَتْ وَ أَمَّا فَضِيحَتِي فَلَمْ يَفْتَضِحْ ...	

تطبیق شماره ۹	
کتاب وقعه صفین (ص ۳۹۱)	کتاب سلیم (حدیث ۳۵)
نصر قال: وحدثنی رجل عن مالک الجهنی عن زید بن وهب أن علیاً	قال أبان ابن عیاش: قال سلیم:
مر علی جماعة من أهل الشام بصفین، فیهم الولید بن عقبه وهم یشتمونہ ویقبونہ فأخبروه بذلك، فوقف فی ناس من أصحابه فقال	مر علی بجماعة من أهل الشام فیهم الولید بن عقبه بن ابي معیط وهم یشتمونہ فأخبر بذلك. فوقف فیمن یلیم من أصحابه ثم قال لهم:
انهذوا إلیهم وعلیکم السکینة وسیما الصالحین ووقار الإسلام والله لا قرب قوم من الجهل بالله عزوجل قوم قاندهم ومؤدبهم معاویة، وابن النابغة، وأبو الأعور السلمي، وابن ابي معیط، شارب الحرام، والمجلود حدا فی الإسلام وهم أولاء یقومون فیقبصوننی، ویشتموننی	انهضوا إلیهم وعلیکم السکینة وسیما الصالحین ووقار الإسلام. إن أقرینا من الجهل بالله والجرأة علیه والاعتزاز لقوم رئیسهم معاویة وابن النابغة وأبو الأعور السلمي وابن ابي معیط شارب الخمر والمجلود الحد فی الإسلام والطرد مروان وهم هؤلاء یقومون ویشتمون
وقبل الیوم ما قاتلونی وشتموننی وأنا إذ ذاك أدعومهم إلی الإسلام وهم یدعوننی إلی عبادة الأصنام. فالحمد لله ولا إله إلا الله وقديما ما عادانی الفاسقون.	وقبل الیوم ما قاتلونی وشتموننی وأنا إذ ذاك أدعومهم إلی الإسلام وهم یدعوننی إلی عبادة الأوثان فالحمد لله قديما علی ما عادانی الفاسقون
إن هذا هو الخطب الجلیل. إن فساقا كانوا عندنا غیر مرضیین، وعلی الإسلام وأهله متخوفین أصبحوا وقد خدعوا شطر هذه الأمة فأشربوا قلوبهم حب الفتنة فاستمالوا أهوانهم بالإفك والبهتان، وقد نصبوا لنا الحرب وجدوا فی إطفاء نور الله، والله متم نوره ولو كره الكافرون ...	إن هذا الخطب الجلیل، إن فساقا منافقین كانوا عندنا غیر مؤتمنین وعلی الإسلام متخوفین، خدعوا شطر هذه الأمة وأشربوا قلوبهم حب الفتنة واستمالوا أهوانهم إلی الباطل. فقد نصبوا لنا الحرب وجدوا فی إطفاء نور الله، والله متم نوره ولو كره الكافرون

تطبیق شماره ۱۰	
کتاب وقعه صفین (ص ۳۹۲)	کتاب سلیم (حدیث ۳۵)
نصر، عن نمیر بن وعلة، عن عامر الشعبي، أن علی بن طالب مر بأهل رایة فرأهم لا یزولون عن موقفهم، فحرض الناس علی قتالهم - وذكر أنهم غسان - فقال:	قال ابان عن سلیم: ثم حرض علیهم وقال:
«إن هؤلاء القوم لئن یزولوا عن موقفهم دون طعن ذرک یخرج منه النسیم و ضرب یقلی الهام و یطیح العظام و تسقط منه المعاصم و الأكف حتی تصدع جباههم و تنتثر حواجبهم علی الصدور و الأذقان ابن أهل الصبر و طلاب الخیر ابن من یشری وجهه لله عز و جل»	ان هؤلاء لا یزالون عن موقفهم هذا دون طعن ذرک تطیر منه القلوب، وضرب یقلق الهام وتطیح الأنوف والعظام وتسقط منه المعاصم، وحتى تفرع جباههم بعمد الحديد وتنتثر حواجبهم علی صدورهم والأذقان ابن أهل الدین، طلاب الأجر
فثابت إلیه عصابة من المسلمین فدعا ابنه محمداً فقال له: «امش نحو هذه رایة مشیا زویداً علی هینتک حتی إذا أشرعت فی صدورهم الرماح فأمسک یدک حتی یأتیک امری وراپی» ففعل	فثارت علیه عصابة نحو أربعة آلاف، فدعا محمد بن الحنفیة فقال: (یا بنی، امش نحو هذه رایة مشیا ونیدا علی هینتک حتی إذا شرعت فی صدورهم الأسنه فامسک حتی یأتیک راپی)، ففعل.
و أعد علی ع مثلهم مع الأشتر فلما دنا منهم و أشرع الرماح فی صدورهم أمر علی الذین أعدوا	وأعد علی علیه السلام مثلهم، فلما دنا محمد وأشرع الرماح فی صدورهم أمر علی (ع) الذین كان أعدهم أن یحملوا معهم.
فشدوا علیهم و نهض محمداً فی وجوههم فزألوا عن مواقفهم و أصابوا منهم رجلاً و اقتتل الناس ...	فشدوا علیهم و نهض محمد ومن معه فی وجوههم فزألوا عن مواقفهم وقتلوا عامتهم.

تطبیق شماره ۱۱	
کتاب سلیم حدیث ۴۳	التمحیص (ص ۷۰)
<p>وعن أبان بن ابی عیاش عن سلیم، قال: قام رجل من أصحاب أمير المؤمنين (ع) يقال له همام وكان عبداً مجتهداً فقال يا أمير المؤمنين صف لي المؤمنين</p> <p>كَانِي أَنْظِرَ إِلَيْهِمْ فَتَنَافَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَامُ إِنَّ اللَّهَ وَ أَحْسَنَ فِ الْوَالِدِينَ اتَّقُوا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ فَقَالَ لَهُ هَمَامُ</p> <p>أَسَأَلْتُكَ بِالَّذِي أَكْرَمَكَ وَ حَصَّكَ وَ حَبَاكَ وَ فَضَّلَكَ بِمَا آتَاكَ لَمَّا وَصَفْتَهُمْ لِي فَقَامَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَي رَجُلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَي النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (ص) ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ أَمَّا مَنْ مَعْصِيَتُهُمْ لِأَنَّهُ لَا يَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَتِهِ مِنْهُمْ فَتَقَسَّمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشُهُمْ وَ وَضَعَتْهُمُ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ وَ إِنَّمَا أَهْبَطَ آدَمُ إِلَيْهَا غَوِيَّةً لِمَا صَنَعَ حَيْثُ نَهَاهُ اللَّهُ فَخَالَفَهُ وَ آمَرَهُ فَعَصَاهُ فَالْمُؤْمِنُونَ فِيهَا هُمُ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلِيْسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَ مَشِيئَتُهُمُ التَّوَاضُعُ خَصَّوْا اللَّهَ بِالطَّاعَةِ فَخَصَّوْا غَاضِيْنَ اِبْصَارِهِمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَاقْفَيْنِ اَسْمَاعِهِمْ عَلَي الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ نَزَلَتْ اَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّذِي نَزَلَتْ فِي الرِّخَاءِ رِضَا عَنْ اللَّهِ بِالْقَضَاءِ لَوْلَا الْاَجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِي اَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا اِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ عَظَمَ الْخَالِقُ فِي اَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي اَعْيُنِهِمْ فَهَمُ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدِ رَاَهَا فَهَمُ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمُ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدِ رَاَهَا فَهَمُ فِيهَا مَعْدُوبُونَ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ اَجْسَادُهُمْ نَحِيْفَةٌ وَ حَوَائِجُهُمْ خَفِيْفَةٌ وَ اَنْفُسُهُمْ عَقِيْفَةٌ وَ مَعْرُوفَتُهُمْ فِي الْاِسْلَامِ عَظِيْمَةٌ صَبَرُوا اَيَّامًا قَصِيْرَةً اَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيْلَةً وَ تِجَارَةٌ مَرْبِيْحَةٌ بَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّ كَرِيْمٌ اَزَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيْدُوْهَا وَ طَلَبَتْهُمْ فَاَعْجَزُوْهَا</p> <p>أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ اَقْدَامَهُمْ تَالِيْنَ لِاَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُوْنَ تَرْتِيْلًا يَحْزَنُونَ بِه اَنْفُسُهُمْ وَ يَسْتَشِيْرُونَ بِه دَوَاءَ دَانِهِمْ وَ تَهْتَجُ اَحْزَانُهُمْ بِكَاءٍ عَلَي دُنُوْبِهِمْ وَ وَجِعَ كَلِمُ حَوَائِجِهِمْ فَاِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيْقٌ رَكَنُوا اِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ اِلَيْهَا اَنْفُسُهُمْ شَوْقًا فَظَنُّوا اَنَّهَا نَصَبٌ اَعْيُنِهِمْ حَافِيْنَ عَلَي اَوْسَاطِهِمْ يُمَجِّدُونَ جَبَّارًا عَظِيْمًا مُفْتَرِشِيْنَ جِبَاهَهُمْ وَ اَقْفَهُمْ وَ رَكِبَهُمْ وَ اطْرَافَ اَقْدَامِهِمْ تَجْرِي دُمُوعُهُمْ عَلَي خُدُوْدِهِمْ يَحْاِزُونَ اِلَى اللَّهِ فِي فَكَاكٍ رِقَابِيْهِمْ</p> <p>مِنَ النَّارِ وَ اِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخَوِيْفٌ اَضْغَوْا اِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوْبِهِمْ وَ اَبْصَارَهُمْ وَ اِفْشَعْرَتْ مِنْهَا جُلُوْدُهُمْ وَ وَجَلَتْ مِنْهَا قُلُوْبُهُمْ وَ ظَنُّوا اَنَّ صَهِيْلَ جِهَتِهِمْ وَ زَيْفَهَا وَ شَهِيْقَهَا فِي اَصُوْلِ اَذَانِهِمْ</p> <p>وَ اَمَّا النَّهَارُ فَحَلَمَاءُ عِلْمَاءَ بَرَّةٍ اَتْقِيَاءَ بَرَاهِمِ الْخَوْفِ فَهَمُ اَمْتَالُ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ اِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضٍ اَوْ قَدْ خَوَّلَطُوا قَدْ خَالَطَ الْقَوْمُ اَمْرًا عَظِيْمًا اِذَا ذَكَرُوا عَظَمَةَ اللَّهِ وَ شِدَّةَ سُلْطَانِهِ مَعَ مَا يَخَالِطُهُمْ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ اَهْوَالِ الْقِيَامَةِ فَرَعَ ذَلِكُ قُلُوْبَهُمْ وَ طَاشَتْ لَه حُلُوْمُهُمْ وَ ذَهَلَتْ عَنْهُمْ عَقُولُهُمْ وَ اِفْشَعْرَتْ مِنْهَا جُلُوْدُهُمْ وَ اِذَا اسْتَفْاَقُوا مِنْ ذَلِكُ بَادَرُوا اِلَى اللَّهِ بِالْاَعْمَالِ الزَّكِيَّةِ لَا يَرْضُونَ لِيْهِ بِالْقَلِيْلِ وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ لَه الْجَزِيْلِ فَهَمُ لَافْتَسِهِمْ مَتَهُمُونَ وَ مِنْ اَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ اِنْ رَكَبِيْ اَحْدَهُمْ خَافَ مِمَّا يَقُوْلُونَ وَ قَالَ اَنَا اَعْلَمُ بِنَفْسِيْ مِنْ نَفْسِيْ مِنْ غَيْرِيْ وَ رَبِّيْ اَعْلَمُ بِبِيْ مِنْ غَيْرِيْ اَللَّهُمَّ لَا تَوَاخِذْنِيْ بِمَا يَقُوْلُونَ</p>	<p>و روي أن صاحباً لأمير المؤمنين (ع) يقال له همام وكان رجلاً عابداً فقام إليه وقال له يا أمير المؤمنين صف لي المتقين</p> <p>كَانِي أَنْظِرَ إِلَيْهِمْ فَتَنَافَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَامُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسَنَ فِ الْوَالِدِينَ اتَّقُوا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ فَلَم يَقنع همام بذلك القول حتى عزم عليه فقال له أسألك بالذي أكرمك و خصك و حباك و فضلك بما آتاك لما وصفتهم لي فقام أمير المؤمنين فحمد الله و أثنى عليه و صلى على النبي صلى الله عليه و آله ثم قال أما بعد فإن الله سبحانه خلق الخلق حين خلقهم غنياً عن طاعتهم أماناً عن معصيتهم لأنه لا يضره معصية من عصاه منهم و لا ينفعه طاعة من أطاعه منهم فقسّم بينهم معيشتهم و وضعهم في الدنيا مواضعهم</p> <p>فالمثقون فيها هم أهل الفضائل منطقتهم الصواب و مليسهم الإقتصاد و مشيئهم التواضع خصّوا الله عزّوجلّ بالطاعة فخصّوا غاضين ابصارهم عمّا حرّم الله عليهم و اقفين اسماعهم على العلم النافع لهم نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالذي نزل في الرخاء رضا عن الله بالقضاء لولا الأجال التي كتب الله لهم لم تستقرّ أرواحهم في أجسادهم طرفة عين شوقاً إلى الثواب و خوفاً من العقاب عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم فهم والجنة كمن قد رآها فهم فيها منعمون و هم و النار كمن قد رآها فهم فيها معدوبون قلوبهم محزونة و شرورهم مأمونة و أجسادهم نحيفة و حوائجهم خفيفة و أنفسهم عفيفة و معونتهم في الإسلام عظيمة صبروا أياماً قصيرة أعقبتهم راحة طويلة و تجارة مربحة بسرها لهم ربّ كريم أزدتهم الدنيا فلم يريدوها و طلبتهم فاعجزوها و أسرتهم فقدوا أنفسهم منها</p> <p>مّا الليل فصافون أقدامهم تالين لاجزاء القرآن يرتلون به ترتيلاً يحزنون به أنفسهم ويستشيرون به دواء دانهم ويهيج أحزانهم بكاء على دنوبهم ووجع كلوم حوائجهم فاذا مروا بآية فيها تشويق ركنوا إليها طمعاً و تطلعت إليها أنفسهم شوقاً و ظنّوا انها نصب أعينهم واذ مروا بآية فيها تخويف اصغوا إليها مسامع قلوبهم و ابصارهم و اقشعرت منها جلودهم ووجلّت منا قلوبهم و ظنّوا ان سهيل جهنم و زفيرها وشهيقها في اصول اذانهم فهم حانون على اوساطهم يمجّدون جباراً عظيماً مفترشون جباههم و اقفهم وركبهم و اطراف اقدمهم تجري دموعهم على خدودهم يجازون إلى الله في فكاك رقابهم</p> <p>و اما النهار فحلمااء علماء برة اتقيااء قد براهم الخوف بري القداح ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض ويقول قد خولطوا ولقد خالطهم امر عظيم اذا هم ذكروا عظمة الله وشدة سلطانه مع ما يخالطهم من ذكر الموت واهوال القيامة فوضح ذلك قلوبهم وطاشت له حلومهم وذهلت عنه قلوبهم واقشعرت منها جلودهم و اذا استفالوا من ذلك بادروا إلى الله بالأعمال الزاكية لا يرضون لله من أعمالهم بالقليل ولا يستكثرون له الجزيل فهم لافنفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون ان ركبى احدهم خاف مما يقال له فيقول انا اعلم بنفسي من غيري و ربي اعلم متي بنفسي اللهم لا تواخذني بما</p>

یقولون واجعلني خيرا مما يظنون واغفر لي ما لا يعلمون فانك
 علام الغيوب وسائر العيوب
 فمن علامة أحدهم أنك ترى له قوة في دين وحزماً في لين و
 إيماناً في يقين وحرصاً في علم وفهماً في فقه وعلماً في حلم
 وشفقة في نفقة وكسباً في رفق وقصداً في غنى وخشوعاً في
 عبادة وتحملاً في فاقة وصبراً في شدة ورحمة للمجهود
 وإعطاء في حق ورفقاً في كسب وطلباً في حلال ونشاطاً في
 هدى وتحرّجاً عن طمع وبرّاً في استقامة واعتصاماً عند
 شهوة لا يعتره نناء من جهله ولا يدع إحصاء عمله مستبين
 لنفسه في العمل بعمل الأعمال الصالحة وهو على وجل بمسي
 وهمه الشكر ويصبح وشغله الذكر يبيت حذراً ويصبح فرحاً
 حذراً من الغفلة وفرحاً لما أصاب من الفضل والرحمة إن
 استصعبت عليه نفسه فيما يذكره لم يعطها سؤالها فيما يحب
 فرحه فيما يخلد ويطول وقرة عينه فيما لا يزول و رغبة فيما
 يبقى وزهادته فيما يبقى يمزج الحلم بالعلم والعلم بالعقل
 والقول بالعمل تراه بعيداً كسلة دائماً نشاطه قريباً أملة قليلاً زلله
 متوقفاً أحله خاشعاً قلبه ذاكراً ربّه قانعة نفسه منزوراً أكله
 مستغيباً جهله سهلاً أمره
 حريزاً دينه مبيته شهوته مكظوماً عيظه صافياً خلقه أمناً فيه جاره
 ضعيفاً كبيره قانعاً بالذبي قدر له متيناً صبره محكماً أمره كثيراً ذكره
 لا يحدث بما يؤتمن عليه الأصدقاء ولا يكتم شهادة الأعداء ولا
 يعمل شيئاً من الحق رياء ولا يتركه حياء الخير منه مأمول و
 الشر منه مأمون إن كان في الغافلين كتب في الذاكرين وإن كان
 في الذاكرين لم يكتب من الغافلين يعفو عمّن ظلمه ويعطي
 من حرمه ويصل من قطع له يعزب حلمه ولا يعجل فيما يريبه
 ويصفح عما قد تبين له بعيداً فحشه ليناً قوله غائباً شكوه حاضرنا
 معروفاً صادقاً قوله حسناً فعله مقبلاً خيره مديراً شره فهو في
 الزلازل وقور وفي المكاره صبور وفي الرخاء شكور لا يحيف
 على من يبغيض ولا ياتم فمين يحب ولا يدعي ما ليس له ولا
 يحدث حقاً هو عليه يعترف بالحق قبل أن يشهد به عليه لا يضيع
 ما استحفظ ولا ينسى ما ذكر ولا يتناز بالآلقاب ولا يبغى
 على أحد ولا يهتم بالحسد ولا يضارّ بالجار ولا يشمت
 بالمصائب مؤدّ للأمانات سريع إلى الصلوات بطيء عن
 المنكرات يامر بالمعروف وينهي عن المنكر لا يدخل في
 الأمور بجهل ولا يخرج من الحق بعجز إن صمت لم يعمه
 الصمت وإن نطق لم يقل خطأ وإن ضحك لم يقل صوته قانع
 بالذبي قدر له لا يجمع به الغيظ ولا يغلبه الهوى ولا يقهره
 الشخ ولا يطمع فيما ليس له يخالط الناس ليعلم ويصمت
 ليسلم ويسأل ليفهم ويتجر ليعنم لا ينتصب للخير ليفجر به و
 لا يتكلم به ليتجبر على من سواه نفسه منه في عناء والناس منه
 في راحة أتعب نفسه لاخرته وأراح الناس من نفسه إن بغي عليه
 صبر حتى يكون الله هو المنتقم له بغده عمّن يتباعد منه زهد
 ونزاهة ودنوه ممن دنا منه لين ورحمة ليس يتباعده بكبر ولا
 عظمة ولا دنوه بمكر ولا خديعة
 قال فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها فقال أمير المؤمنين:
 أما والله لقد كنت أخافه عليه ثم قال هكذا تصنع المواعظ
 البالغة بأهلها.

وَاجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَإِغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ فَإِنَّكَ عَلَامُ
 الْغُيُوبِ وَسَائِرَ الْعُيُوبِ
 وَمِنْ عِلْمَاتِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَحِزْمًا فِي لِينٍ وَ
 إِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَحِرْصًا عَلَى عِلْمٍ وَفَهْمًا فِي فِقْهِ وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ
 وَشَفَقَةً فِي نَفَقَةٍ وَكَسْبًا فِي رِفْقٍ وَقَصْدًا فِي غِنَى وَخُشُوعًا فِي
 عِبَادَةٍ وَتَحَمُّلاً فِي فَاقَةٍ وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ وَرَحْمَةً لِلْمُجْهُودِ وَ
 إِعْطَاءً فِي حَقِّ وَرِفْقًا فِي كَسْبٍ وَطَلْبًا فِي حِلَالٍ وَنَشَاطًا فِي
 الْهُدَى وَتَحَرُّجًا عَنِ الطَّمَعِ وَبِرًّا فِي اسْتِقَامَةٍ وَاعْتِصَامًا عِنْدَ
 شَهْوَةِ لَا يَغْرَهُ نِنَاءً مِنْ جَهْلِهِ وَلَا يَدْعُ إِحْصَاءَ عَمَلِهِ مُسْتَبِينًا
 لِنَفْسِهِ فِي الْعَمَلِ بِعَمَلِ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَهُوَ رَجُلٌ يُمَسِّي وَ
 هَمُّهُ الشُّكْرُ وَيُصْبِحُ وَشُغْلُهُ الذِّكْرُ يَبِيتُ حَذْرًا وَيُصْبِحُ فَرِحًا
 حَذْرًا مِنْ الْغَفْلَةِ وَفَرِحًا لِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ وَإِنْ
 اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا يَذْكُرُهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا يَحِبُّ
 فَرَحَهُ فِيمَا يَخْلُدُ وَيَطُولُ وَقُرَّةَ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ وَرَغْبَةً فِيمَا
 يَبْقَى وَزَهَادَةً فِيمَا يَبْقَى يَمِزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمَ بِالْعَقْلِ
 وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ تَرَاهُ بَعِيدًا كَسَلَةً دَائِمًا نَشَاطَةً قَرِيبًا أَمَلَةً قَلِيلًا زَلَّلَهُ
 مَتَوَقِّعًا أَحْلَهُ خَاشِعًا قَلْبَهُ ذَاكِرًا رَبَّهُ قَانِعَةً نَفْسَهُ مَتَّعِيًّا جَهْلَهُ سَهْلًا أَمْرَهُ
 حَرِيزًا دِينَهُ مَبِيتَهُ شَهْوَتَهُ مَكْظُومًا عَيْظَهُ صَافِيًا خَلْقَهُ أَمْنًا مِنْهُ جَارُهُ
 ضَعِيفًا كَبِيرَهُ قَانِعًا بِالذَّبِي قَدَّرَ لَهُ مَتِينًا صَبْرَهُ مُحْكَمًا أَمْرَهُ كَثِيرًا ذِكْرَهُ
 لَا يُحَدِّثُ بِمَا يُؤْتَمَنُ عَلَيْهِ الْأَصْدِقَاءُ وَلَا يَكْتُمُ شَهَادَةَ الْأَعْدَاءِ وَلَا
 يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً وَلَا يَتْرُكُهُ حِيَاءَ الْخَيْرِ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ
 الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِي

مَنْ حَرَمَهُ وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ لَا يَغْرِبُ حِلْمُهُ وَلَا يَعْجَلُ فِيمَا يَرِيهِ
 وَيُصْفَحُ عَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ يَبْعِدُ جَهْلَهُ لِيْنٍ قَوْلُهُ غَائِبٌ مُنْكَرُهُ قَرِيبٌ
 مَعْرُوفُهُ صَادِقٌ قَوْلُهُ حَسَنٌ فِعْلُهُ مُقْبِلٌ خَيْرُهُ مُدْبِرٌ شَرُّهُ وَهُوَ فِي
 الزَّلَازِلِ وَقُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِي الرِّخَاءِ شُكُورٌ لَا يَحِيفُ
 عَلَى مَنْ يَبْغِضُ وَلَا يَأْتِمُ فِيمَنْ يَحِبُّ وَلَا يَدْعِي مَا لَيْسَ لَهُ وَلَا
 يَجْهَلُ حَقًّا هُوَ عَلَيْهِ يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ بِهِ عَلَيْهِ لَا يَضِيعُ
 مَا اسْتَحْفَظَ عَلَيْهِ وَلَا يَنْسَى مَا ذَكَرَ وَلَا يَتَنَازَرُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يَبْغِي
 عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَهْتَمُّ بِالْحَسَدِ وَلَا يَضَارُّ بِالْجَارِ وَلَا يَشْتُمُ
 بِالْمَصَائِبِ مُؤَدِّ الْأَمَانَاتِ سَرِيعٌ إِلَى الصَّلَوَاتِ بَطِيبٌ عَنِ
 الْمُنْكَرَاتِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَدْخُلُ فِي
 الْأُمُورِ بِجَهْلٍ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ بِعِزْزٍ إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ
 الصَّمْتُ وَإِنْ نَطَقَ لَمْ يَقُلْ خَطَأً وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَجْعَلْ صَوْتَهُ قَانِعٌ
 بِالذَّبِي قَدَّرَ لَهُ لَا يَجْمَعُ بِهِ الْغَيْظُ وَلَا يَغْلِبُهُ الْهَوَى وَلَا يَقْهَرُهُ
 الشُّخُّ وَلَا يَطْمَعُ فِيمَا لَيْسَ لَهُ يَخَالُطُ النَّاسَ لِيَعْلَمَ وَيَصْمَتُ
 لِيَسْلَمَ وَيَسْأَلُ لِيَفْهَمَ وَيَتَجَرَّ لِيَعْنَمَ لَا يَنْتَصِبُ لِلخَيْرِ لِيَفْجُرَ بِهِ وَ
 لَا يَتَكَلَّمُ بِهِ لِيَتَجَبَّرَ عَلَى مَنْ سِوَاهُ نَفْسِهِ مِنْهُ فِي عِنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ
 فِي رَاحَةٍ أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ وَأَرَّاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ إِنْ بَغِيَ عَلَيْهِ
 صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الْمُنْتَقِمُ لَهُ بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ مِنْهُ زَهْدٌ وَ
 نَزَاهَةٌ وَدُنُوءٌ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَرَحْمَةٌ لِيَسَّ تَبَاعُدَهُ تَكْبَرًا وَلَا
 عِظْمَةً وَلَا دُنُوءَهُ خَدِيعَةً وَلَا خَلَابَةَ بَلْ يَقْتَدِي بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنْ
 أَهْلِ الْخَيْرِ فَهُوَ إِمَامٌ لِمَنْ خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِ الْبِرِّ
 قَالَ فَصَاحَ هَمَّامٌ صَبِيحَةً ثُمَّ وَقَعَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 (ع) أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظَ
 الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا ...

تطبیق شماره ۱۳		
کتاب سلیم حدیث ۲۶	المناب، الكتاب العتیق (ص ۸)	النصائح الکافیة (ص ۹۹)
<p>ابو الحسن المدائنی فی کتاب الاحداث قال</p> <p>... وكان اشد الناس بلیة اهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة. واستعمل عليهم زیادا اخاه وضم إليه البصرة والكوفة وجميع العرافین. وكان يتتبع الشيعة وهو بهم عالم لأنه كان منهم فقد عرفهم وسمع كلامهم أول شیء. فقتلهم تحت كل كوكب وحجر ومدبر و أجلاهم وأخافهم وقطع الأیدی والأرجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل أعینهم وطردهم وشردهم حتى انتزعوا عن العراق فلم یبق بالعراقین أحد مشهور إلا مقتول أو مصلوب أو طريد أو هارب وكتب معاوية إلى قضائه وولائه في جميع الأرضین والأمصار:</p> <p>أن لا یجیزوا لأحد من شیعة علي بن ابي طالب ولا من أهل بیته شهادة</p> <p>وكتب إلى عماله: انظروا من قبلکم من شیعة عثمان ومحبيه وأهل ولايته والذین یرون فضله ويتحدثون بمناقبه فادنوا مجالسهم وقربوهم وأكرموهم واکتبوا لی بما یرویه کل رجل منهم و اسمہ و اسم أبیه وعشیرته، ففعلوا ذلك حتی أكثروا فی فضائل عثمان و مناقبه لما کان یبعثه إلیهم معاوية</p> <p>من الصلات و الکساء و الحباء و یفیضه فی العرب منهم و الموالی.</p> <p>ثم كتب معاوية إلى عماله: إن الحديث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و ناحية، فإذا جاءکم کتابی هذا فادعوا الناس إلى الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفاء الأولین ولا تتركوا خیرا یرویه احد من المسلمین فی ابي تراب إلا واثتونی بمنافض له فی الصحابة فإن هذا أحب إلی و أقر لعینی و أدحض لحجة ابي تراب و شیعته و أشد علیهم من مناقب عثمان و فضله.</p> <p>[ینقل از ابن ابي الحدید، ج ۱، ص ۴۵] فقرئت کتبه علی الناس فرویت أخبار کثیرة فی مناقب الصحابة مفتعلة لاحقیة لها وجد الناس فی روایة ما یجری هذا المجری حتی اشدوا بذكر ذلك علی المنابر والتی</p>	<p>ابو الحسن المدائنی فی کتاب الاحداث قال</p> <p>... وكان اشد الناس بلاء حينئذ اهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة علي (ع) فاستعمل عليهم زياد بن سمية وضم إليه البصرة فكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف لانه كان منهم أيام علي (ع) فقتلهم تحت كل حجر ومدبر و اخافهم وقطع الایدی و الأرجل وسمل العيون وصلبهم على جذوع النخل وطردهم وشردهم عن العراق فلم یبق بها معروف منهم (وكتب)</p> <p>معاوية إلى عماله في جميع الآفاق</p> <p>ان لا یجیزوا لأحد من شیعة علي شهادة</p> <p>وكتب إلیهم ان انظروا من قبلکم من شیعة عثمان ومحبيه و اهل ولايته الذین یرون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم وقربوهم واکرموهم واکتبوا لی بكل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم أبیه وعشیرته ففعلوا ذلك حتی أكثروا فی فضائل عثمان و مناقبه لما کان یبعثه إلیهم معاوية</p> <p>من الصلات و الکساء و الحباء و یفیضه فی العرب منهم و الموالی فکثر ذلك فی کل مصر و تنافسوا فی المنازل و الدنیا فلیس یجد امرؤ من الناس عاملا من عمال معاوية</p> <p>فیروی فی عثمان فضیلة أو منقبة الا کتب اسمه وقریه وشفعه فلبثوا بذلك حیثا.</p> <p>(ثم كتب) إلى عماله ان الحديث فی عثمان قد جهز و فشا فی کل مصر و کل وجه و ناحية فإذا جاءکم کتابی هذا فادعوا الناس إلى الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفاء الأولین ولا تتركوا خیرا یرویه احد من المسلمین فی ابي تراب الا واثتونی بمنافض له فی الصحابة فان هذا أحب إلی و أقر لعینی و أدحض لحجة ابي تراب و شیعته و أشد علیهم من مناقب عثمان و فضله</p> <p>فقرئت کتبه علی الناس فرویت احاديث کثیرة فی مناقب الصحابة مفتعلة لاحقیة لها وجد الناس فی روایة ما یجری هذا المجری حتی اشدوا بذكر ذلك علی المنابر والتی</p>	<p>ابو الحسن المدائنی فی کتاب الاحداث قال</p> <p>... وكان اشد الناس بلاء حينئذ اهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة علي (ع) فاستعمل عليهم زياد بن سمية وضم إليه البصرة فكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف لانه كان منهم أيام علي (ع) فقتلهم تحت كل حجر ومدبر و اخافهم وقطع الایدی و الأرجل وسمل العيون وصلبهم على جذوع النخل وطردهم وشردهم عن العراق فلم یبق بها معروف منهم (وكتب)</p> <p>معاوية إلى عماله في جميع الآفاق</p> <p>ان لا یجیزوا لأحد من شیعة علي شهادة</p> <p>وكتب إلیهم ان انظروا من قبلکم من شیعة عثمان ومحبيه و اهل ولايته الذین یرون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم وقربوهم واکرموهم واکتبوا لی بكل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم أبیه وعشیرته ففعلوا ذلك حتی أكثروا فی فضائل عثمان و مناقبه لما کان یبعثه إلیهم معاوية</p> <p>من الصلات و الکساء و الحباء و یفیضه فی العرب منهم و الموالی.</p> <p>ثم كتب معاوية إلى عماله: إن الحديث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و ناحية، فإذا جاءکم کتابی هذا فادعوا الناس إلى الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفاء الأولین ولا تتركوا خیرا یرویه احد من المسلمین فی ابي تراب إلا واثتونی بمنافض له فی الصحابة فإن هذا أحب إلی و أقر لعینی و أدحض لحجة ابي تراب و شیعته و أشد علیهم من مناقب عثمان و فضله.</p> <p>[ینقل از ابن ابي الحدید، ج ۱، ص ۴۵] فقرئت کتبه علی الناس فرویت أخبار کثیرة فی مناقب الصحابة مفتعلة لاحقیة لها وجد الناس فی روایة ما یجری هذا المجری حتی اشدوا بذكر ذلك علی المنابر والتی</p>

(کاظم استادی)

<p>وامرهم ان ینفذوا إلى معلمي الكتاب فعملوا صبيانهم حتى يرووها</p> <p>ويتعلموها كما يتعلمون القرآن وحتى علموها بناتهم ونسائهم وخدمهم وحشمهم. فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب معاوية إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان: انظروا من قامت عليه البينة أنه يحب عليا وأهل بيته فامحوه من الديوان ولا تجيزوا له شهادة ثم كتب كتابا آخر: من اتهمتموه ولم تقم عليه بينة فاقتلوه. فقتلوه على التهم والظن والشبه تحت كل كوكب، حتى لقد كان الرجل يغلط بكلمة فيضرب عنقه. ولم يكن ذلك البلاء بئس البلاء ولا أشد منه بالعراق ولا سيما بالكوفة</p>	<p>المنابر والقي إلى معلمي الكتاب فعملوا صبيانهم وغلماهم من ذلك الكثير الواسع حتى رووه</p> <p>وتعلموه كما يتعلمون القرآن وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم و حشمهم فلبثوا بذلك ما شاء الله [. ثم كتب إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان: أن انظروا من قامت عليه البينة أنه يحب عليا وأهل بيته فامحوه من الديوان وأسقطوا عطاءه و رزقه، وشفع ذلك بنسخة أخرى: من اتهمتموه بموالة القوم فنگلوا به واهدموا داره.</p> <p>فلم يكن البلاء أشد ولا أكثر منه بالعراق ولا سيما بالكوفة</p>	<p>إلى معلمي الكتاب فعملوا صبيانهم وغلماهم من ذلك الكثير الواسع حتى رووه</p> <p>وتعلموه كما يتعلمون القرآن وحتى علموه بناتهم ونسائهم وخدمهم وحشمهم فلبثوا بذلك ما شاء الله. (ثم كتب) إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان انظروا من قامت عليه البينة انه يحب عليا واهل بيته فامحوه من الديوان واسقطوا عطاءه ووزقه وشفع ذلك بنسخة اخرى من اتهمتموه بموالة هؤلاء القوم فنكلوا به واهدموا داره</p> <p>فلم يكن البلاء اشد واكثر منه بالعراق ولا سيما بالكوفة</p>
<p>حتى أنه كان الرجل من شيعة علي(ع) وممن بقي من أصحابه بالمدينة وغيرها ليأتيه من يثق به فيدخل بيته ثم يلقي إليه سره فيخاف من خادمه ومملوكه فلا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان المغلظة ليكنتم عليه. وجعل الأمر لا يزداد إلا شدة وكثر عندهم وظهروا أحاديثهم الكاذبة في أصحابهم من الزور والبهتان، فنشأ الناس على ذلك ولم يتعلموا إلا منهم ومضى على ذلك قضائهم وولاتهم وقهائهم. وكان أعظم الناس في ذلك بلاء وفتنه القراء المرأون المتضعفون الذين يظهرون والخشوع والنسك ويكذبون ويفتعلون الأحاديث ليحفظوا بذلك عند ولاتهم ويدنوا بذلك مجالسهم ويصيّبوا بذلك الأموال والقطائع والمنازل. حتى صارت أحاديثهم تلك روایاتهم في أيدي من يحسب أنها حق وأنها صدق فرووها وقبلوها وتعلموها وعلموها وأجروا عليها وأبغضوا وصارت في أيدي الناس المتدينين الذين لا يستحلون الكذب ويبغضون عليه أهله فقبلوها وهم يرون أنها حق، ولو علموا أنها باطل لم يرووها ولم يتدينوا بها فصار الحق في ذلك الزمان باطلا والباطل حقا والصدق كذبا والكذب صدقا وقد قال رسول الله(ص) لتشملنكم فتنة يربو فيها الوليد وينشأ فيها الكبير يجري الناس عليها ويتخذونها سنة فاذا غير منها شيء قالوا أتى الناس منكرا غيرت السنة فلما مات الحسن بن علي(ع) لم يزل الفتنة والبلاء يعظمان ويشدان فلم يبق ولي لله إلا خائفا على دمه أو مقتولا أو طريدا أو شريدا ولم يبق عدو لله إلا مظهرا حجته غير مستتر ببدعته وضلالته</p>	<p>ادامه در ابن ابی الحديد (ج ۱، ص ۴۵) ... حتى أن الرجل من شيعة علي (ع) ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقى إليه سره ويخاف من خادمه و مملوكه ولا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان الغليظة ليكنتم عليه فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة وكان أعظم الناس في ذلك بلية القراء المرأون و المستضعفون الذين يظهرون الخشوع و النسك فيفتعلون الأحاديث ليحفظوا بذلك عند ولاتهم و يقرّبوا مجالسهم و يصيبوا به الأموال و الضياع و المنازل حتى انتقلت تلك الأخبار و الاحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب و البهتان فقبلوها ورووها و هم يظنون أنها حق و لو علموا أنها باطلة لما رووها و لا تدينوا بها .</p> <p>فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن بن علي (ع) فازداد البلاء و الفتنة فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا و هو خائف على دمه أو طريد في الأرض</p>	<p>حتى ان الرجل من شيعة علي ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقى إليه سره ويخاف من خادمه ومملوكه ولا يحدثه حتى يأخذ عليه الايمن الغليظة ليكنتم عليه فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة وكان اعظم الناس في ذلك بلية القراء المرأون و المستضعفون الذين يظهرون الخشوع والنسك فيفتعلون الاحاديث ليحفظوا بذلك عند ولاتهم و يقربو في مجالسهم و يصيبوا به الاموال و الضياع و المنازل حتى انتقلت تلك الاخبار و الاحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب والبهتان فقبلوها ورووها و هم يظنون انها حق و لو علموا انها باطلة لما رووها و لا تدينوا بها فلم يزل الامر كذلك</p> <p>حتى مات الحسن بن علي عليها السلام فازداد البلاء و الفتنة فلم يبق احد من هذا القبيل الا و هو خائف على دمه أو طريد ...</p>

تطبیق شماره ۱۴	
کتاب سلیم حدیث ۳۱	امالی طوسی (ص ۵۲۳)
<p>قال أبان عن سلیم، قال: جلست إلى علي عليه السلام بالكوفة في المسجد والناس حوله. فقال:</p>	<p>قال: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُسَيْبِ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَيْهَقِيُّ الشَّعْرَانِيُّ بِجَرْجَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَمْرٍو وَبْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبُو مُوسَى الْمُجَاشِعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع). قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ: وَ حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (ع) عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع)، قَالَ:</p>
<p>سلوني قبل أن تفقدوني. سلوني عن كتاب الله، فوالله ما نزلت آية من كتاب الله إلا وقد أقرانها رسول الله (ص) وعلمني تأويلها. فقال ابن الكواء: فما كان ينزل عليه وأنت غائب فقال (ع) بلى</p> <p>يحفظ علي ما غبت عنه، فإذا قدمت عليه قال لي: يا علي، أنزل الله بعدك كذا وكذا فبقرانيه، وتأويله كذا وكذا فيعلمني تأويله.</p>	<p>سلوني عن كتاب الله (عز و جل)، فوالله ما نزلت آية منه في ليل أو نهار ولا مسير ولا مقام إلا وقد أقرانها رسول الله (ص) وعلمني تأويلها. فقال ابن الكواء: يا أمير المؤمنين فما كان ينزل عليه وأنت غائب عنه قال: كان يحفظ علي رسول الله (ص) ما كان ينزل عليه من القرآن وأنا عنه غائب حتى أقدم عليه فيقرئنيه ويقول لي: يا علي، أنزل الله عليك بعدك كذا وكذا، وتأويله كذا وكذا، فيعلمني تأويله.</p>

تطبیق شماره ۱۵	
کتاب سلیم حدیث ۳۲	امالی طوسی (ص ۵۲۳)
<p>قال أبان: قال سلیم:</p>	<p>قال المُجَاشِعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع)؛ قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ وَ حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (ع) عَنْ أَبِيهِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ:</p>
<p>سمعت عليا (ع) وهو يقول لرأس اليهود: كم افترقتم فقال علي كذا وكذا فرقة. فقال علي عليه السلام: كذبت ثم أقبل على الناس فقال: والله لو ثبت لي الوسادة لقضيت بين أهل التوراة بتوراتهم، وبين أهل الإنجيل بانجيلهم، وبين أهل القرآن بقرانهم.</p> <p>افترقت اليهود على إحدى وسبعين فرقة، سبعون منها في النار وواحدة في الجنة وهي التي اتبعت يوشع بن نون وصي موسى. وافترت النصارى على اثنين وسبعين فرقة، إحدى وسبعين فرقة في النار وواحدة في الجنة وهي التي اتبعت شمعون وصي عيسى عليه السلام. وتفرقت هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة، اثنتان وسبعون فرقة في النار وواحدة في الجنة وهي التي اتبعت وصي محمد (ص) وضرب بيده على صدره.</p> <p>ثم قال: ثلاث عشرة فرقة من الثلاث والسبعين كلها تنتحل مودتي و حبي، واحدة منها في الجنة واثنان عشرة منها في النار.</p>	<p>سَمِعْتُ عَلِيًّا (ص) يَقُولُ لِرَأْسِ الْيَهُودِ: عَلَيَّ كَمْ افْتَرَقْتُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ كَذَا وَ كَذَا فِرْقَةً. فَقَالَ عَلِيُّ (ع) كَذَبْتَ يَا آخَا الْيَهُودِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ ثَبَّتْ لِي الْوَسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوَارَاتِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِزُبُورِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ أَيُّهَا النَّاسُ افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَ صَيِّ مُوسَى (ع) وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَ صَيِّ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ سَفَرَتْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ، وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَ صَيِّ مُحَمَّدٍ (ص) وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ</p> <p>ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثُ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي، وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ التَّمَطُّ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ.</p>

تطبیق شماره ۱۶		
کافی کلینی (ج ۱، ص ۲۹۸)	دعائم الإسلام (ج ۲، ص ۳۴۸)	کتاب سلیم حدیث ۶۹
<p>عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ:</p>	<p>وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُمَا ذَكَرَا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ (ص) فَقَالَا:</p>	<p>سلیم بن قیس الهلالی قال شهدت وصية علي بن أبي طالب (ص)</p>
<p>أَوْصَى إِمْرَئُ الْقَوْمِينِ (ع) إِلَى الْحَسَنِ وَ أَشْهَدَ عَلِيٌّ وَصِيَّتَهُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ ثُمَّ قَالَ لِأَخِيهِ الْحَسَنِ يَا بَنِيَّ أَمْرُنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كِتَابِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمْرُنِي أَنْ أَمْرُكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ</p>	<p>أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ أَشْهَدَ عَلِيٌّ وَصِيَّتَهُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ الْكِتَابَ إِلَيْهِ وَ السَّلَاحَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَمْرُنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كِتَابِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمْرُنِي أَنْ أَمْرُكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ ذَلِكَ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ</p>	<p>أوصى إلى ابنه الحسن (ع) و أشهد علي وصيته الحسين (ع) و محمدا و جميع ولده و أهل بيته و رؤساء شيعة. ثم دفع (ع) الكتاب و السلاح إليه، ثم قال: يا بني، أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله أن أوصي إليك و أَدفع كتابي و سلاحي إليك كما أوصى إلي رسول الله و دفع كتبه و سلاحه إلي، و أمرني أن أمرك إذا حضرك الموت أن تدفعها إلى أخيك الحسين.</p>
<p>ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ أَمْرُكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ</p>	<p>ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ وَ أَمْرُكَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ</p>	<p>ثم أقبل علي بن الحسين (ع) فقال له: و أمرك رسول الله أن تدفعها إلى ابنك هذا و أخذ بيد ابن</p>
<p>إِبْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَا بَنِيَّ وَ أَمْرُكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَقْرَبَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ مِنِّي السَّلَامُ</p>	<p>ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَيَّ ابْنَهُ الْحَسَنِ فَقَالَ يَا بَنِيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدِّمِّ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضْرَبَةٌ مَكَانَ ضْرَبَةٍ وَ لَا تَأْتَمَّ ...</p>	<p>ثم أقبل علي ابنه الحسن (ع) فقال يا بني أنت ولي الأمر و ولي الدم بعدني فإن عفوت فلك، و إن قتلت فضربة مكان ضربة و لا تمثل. ثم قال: أكتب:</p>
<p>[متن تمام شده است]</p>	<p>[ادامه وصيت نامه كه طولانی و متفاوت از تاريخ طبرى و مانند آن است]</p>	<p>[در ادامه متن مشابه تاريخ طبرى و مانند آن آمده است]</p>

منابع و مأخذ

- الآبی، منصور بن الحسین الرازی. (۱۴۲۴ق). **نثر الدر فی المحاضرات**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ابی الحدید. (۱۴۰۴ق). **شرح نهج البلاغه**. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن ابی الدنیا. (۱۴۲۲ق). **مقتل**. بیروت: دار البشائر الإسلامیه.
- _____ (بی تا). **اللیقین**. بیروت: دار البشائر الإسلامیه.
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی. (۱۴۱۱ق). **الفتوح**. بیروت: دار الأضواء.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲). **خصال**. قم: جامعه مدرسین.
- ابن دیزیل، ابراهیم بن الحسین. (۱۴۱۳ق). **الجزء فیہ حدیث الحافظ ابن دیزیل**. المدینة النبویة: مکتبة الغرباء الأثریة.
- ابن غضائری، احمد بن الحسین. (۱۴۲۲ق). **رجال ابن الغضائری**. به کوشش حسینی جلالی. قم: دارالحدیث.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله. (۱۳۹۴ق). **حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء**. مصر: مطبعة السعادة.
- استادی، کاظم. (۱۳۹۹). «معرفی نسخه‌های خطی سلیم». **میراث شهاب**. شماره ۹۹. صص: ۱۴۵-۱۸۸.
- _____ (۱۴۰۱الف). «شناسایی گوینده خطبه مشهور به متقین». **مطالعات ادبیات شیعی**. دوره ۱۶، شماره ۲. صص: ۵۸-۹.
- _____ (۱۴۰۱ب). «بررسی تطبیقی خطبه متقین (همام) در منابع متقدم». **معارف اهل البيت**. دوره ۱۵، شماره ۲. صص: ۱۱۳-۱۴۴.
- _____ (۱۴۰۱ط). «گزارش اسناد روایات سلیم در منابع نخستین». **حدیث حوزه**. دوره ۱۳، شماره ۲ (پیاپی ۲۵). صص: ۴۲-۱۱.
- _____ (۱۴۰۲ب). «تاملاتی درباره هویت تاریخی و وضعیت شخصی سلیم بن قیس». **جستارهای تاریخی**. دوره ۱۴، شماره ۲. صص: ۱-۲۹.
- اسکافی، محمد بن عبدالله. (۱۴۰۲ق). **کتاب المعیار والموازنة فی فضائل أمير المؤمنين**. بی جا: ناشر محمودی.
- اسکافی، محمد بن همام یا ابن شعبه حرانی. (بی تا). **التمحیص**. قم: مدرسة الامام المهدي.
- تمیمی مغربی، محمد بن احمد. (۱۴۰۴ق). **المحن**. الرياض: دارالعلوم.
- تقفی، ابراهیم بن محمد. (۱۳۹۵ق). **الغارات**. تصحیح جلال الدین محدث. تهران: انجمن آثار ملی.
- جلالی، عبدالمهدی. (۱۳۸۲). «پژوهشی درباره سلیم بن قیس هلالی». **مطالعات اسلامی**. شماره ۶۰. صص: ۸۹-۱۲۶.
- جوهری، احمد بن عبدالعزیز. (۱۴۰۱ق). **السقیفة وفدک**. تهران: نیوی حدیثیه.
- جونبی، ابراهیم بن محمد. (بی تا). **فرائد السمطین**. تحقیق محمدباقر محمودی. قم: موسسه المحمودی.
- حرانی، حسن ابن شعبه. (۱۴۰۴ق). **تحف العقول عن آل الرسول**. تحقیق علی اکبر غفاری. قم: النشر الاسلامی.
- حلی، حسن بن سلیمان. (۱۴۲۴ق). **المحتضر**. قم: المکتبة الحیدریة.
- خان بابا، مؤگان. (۱۳۹۳). «بررسی و نقد احادیث قرطاس در کتاب سلیم بن قیس الهلالی». **پژوهش نامه قرآن و حدیث**. شماره ۱۵. صص: ۷-۲۶.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی. (۱۴۰۷ق). **موضح أو هام الجمع والتفریق**. تحقیق قلجعی. بیروت: دارالمعرفة.
- خوارزمی، الموفق بن احمد. (۱۴۱۱ق). **المناقب**. تحقیق مالک محمودی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

- الزُّبَيْرُ بْنُ عَدَى. (۲۰۰۴م). *نسخة الزبير*. مخطوط نُشر فی برنامج جوامع الكلم المجانی التابع لموقع الشبكة الإسلامية. سلطانی، محمد. (۱۳۹۸). *کتاب سلیم (بازخوانی کهن‌ترین میراث مکتوب شیعه)*. قم: برگ فردوس.
- سلیم بن قیس. (۱۴۱۵ق). *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*. تحقیق انصاری. قم: الهادی.
- _____ (۱۳۹۷). *کتاب سلیم بن قیس هلالی*. قم: نشر دلیل ما.
- _____ (۱۹۱۸ق). *کتاب سلیم بن قیس الهلالی* (نسخه خطی). قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی. نسخه شماره ۱/۱۳۲۵۲.
- شجرى، یحیی. (۱۴۲۲ق). *ترتیب الامالی الخمیسیة*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات*. تحقیق: میرزا حسن کوچه‌باغی. قم: مکتبه آیه‌الله مرعشی.
- طبری، عماد الدین. (۱۳۸۳ق). *بشارة المصطفى لشيعة المرتضى*. نجف: الحیدریة.
- طبری، محمد بن جریر. (بی‌تا). *تاریخ طبری*. بیروت: دار التراث.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). *الامالی*. قم: دارالثقافة.
- عاملی، یوسف بن حاتم. (۱۴۲۰ق). *الدرّ التنظيم فی مناقب الأئمة اللهمم*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- عدنی، محمد بن یحیی. (۱۴۰۷ق). *الإيمان للعدنی*. الکویت: الدار السلفية.
- غسانی، محمد بن الفیض. (بی‌تا). *أخبار وحکایات*. بیروت: دار البشائر.
- قرطبی، یوسف بن عبد الله. (۱۴۱۲ق). *الاستيعاب فی معرفة الأصحاب*. المحقق علی محمد البجاوی. بیروت: دارالجليل.
- قلیج، رسول. (۱۳۹۰). «بررسی دیدگاه عالمان شیعه درباره کتاب سلیم ابن قیس با تاکید بر نقد دیدگاه‌های معاصر». *پایان نامه کارشناسی ارشد*. دانشگاه ادیان و مذاهب.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. محقق: غفاری علی اکبر. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- اللالکائی، هبة الله بن الحسن. (۱۴۲۳ق). *شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة*. تحقیق الغامدی. السعودیة: دار طيبة.
- مغربی، نعمان بن محمد. (۱۳۸۵ق). *دعائم الإسلام*. قم: مؤسسه آل‌البيت (علیه السلام).
- مفید، محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ق). *الارشاد*. قم: کنگره شیخ مفید.
- _____ (۱۴۱۳ق). *الامالی*. محقق: استادولی و غفاری، قم: کنگره شیخ مفید.
- _____ (۱۴۱۳ق). *الجمال والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة*. محقق و مصحح: علی میر شریفی. قم: کنگره شیخ مفید.
- مکی، محمد بن علی. (۱۴۱۷ق). *قوت القلوب*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- نصر بن مزاحم. (۱۴۰۴ق). *وقعة صفین*. قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی.
- نصیبی شافعی، محمد بن طلحه. (۱۴۱۹ق). *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*. بیروت: البلاغ.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. (بی‌تا). *تاریخ یعقوبی*. بیروت: دار صادر.

Similarity Detection among the Narrations of *Kitāb Sulaym* and Examining Their Possible Interpretive States

Kazem Ostadi ¹

Received: February 04 , 2025

Revised: April 07 , 2025

Accepted: April 12 , 2025

Abstract

Currently, various models of the manuscripts attributed to Salim ibn Qays are available; on the other hand, some consider this work to be the only historical-theological Shiite book remaining from the first century of the Hijra. The existing books attributed to Salim have garnered attention and significance for various reasons; one of their prominent features is the narration of events that have always been a source of disagreement and conflict between Shiites and Sunnis. In this context, various writings and articles have been composed regarding the validation or critique of the books attributed to Salim, complicating the issue of the book further. It seems that one way to examine the status of "the authenticity of the author and the book of Salim" is to compare the text of Salim's narrations with earlier sources. It is logical that a significant similarity between the texts of the narrations of two narrators and the examination of their status can illuminate aspects of the historical identity of Salim ibn Qays and the books attributed to him. Therefore, it is necessary to investigate whether there are similar narratives or paragraphs from other narrators of the early Islamic period (whose historical identities are somewhat clear) that exist alongside the texts of the narratives in the book of Sulaym. Additionally, what is the degree of similarity and resemblance among the narratives of these narrators? Is the percentage of textual similarity such that it could indicate the existence of interpolation in the book of Sulaym? In the present study, these questions have been examined through preliminary discussions, and it has ultimately been clarified that the books attributed to Sulaym ibn Qays are compilations of materials from other texts. Even if we do not consider the entire book to be interpolated, it can at least be said that multiple narratives from other texts have been added to this book.

Keywords: Shia Hadith, interpolation, history of Shiism, Imami sources.

1. Researcher in Islamic Studies and Master of Quranic Sciences and Hadith, University of Qur'an and Hadith, Qom, Iran: kazemostadi@gmail.com